

بخش چهارم

ترجمه و گزارش



الف. ترجمه

الدور التربوي للامام علي (ع) «نقش تربیتی امام علی (ع)» / دکتر سعیدان‌ساعیل‌علی، ترجمه
واضافات: بهروز رفیعی

ب. گزارش از سه پژوهش

نتایج پژوهش: «بررسی عوامل مؤثر بر جذب دانش‌آموزان دبیرستانی شهر تهران به زندگی و شخصیت حضرت امام علی (ع)» / دکتر محمود سعیدی رضوانی / مسلم پرتوعین‌الدین -
گزارشی از پژوهش: «بررسی نحوه تصویر زندگی و شخصیت حضرت امام علی (ع) در کتب
درسی دوره‌های ابتدایی و راهنمایی تحصیلی» / سیدمحمد رضا امام‌جمعه / محمود
قانع پسند فومنی - گزارش از پژوهش: «بررسی میزان آشنایی جوانان و نوجوانان دانش‌آموز
با زندگی حضرت علی (ع)» / حسن کشور دوست



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

**الدور التربوی للامام علی (ع)
«نقش تربیتی امام علی (ع)»**

دکتر سعید اسماعیل علی

استاد دانشگاه مصر

ترجمه و اضافات: بهروز رفیعی

اشاره

آنچه در پی می‌آید ترجمه مقاله‌ای است از دکتر سعید اسماعیل علی، استاد و محقق تربیتی از کشور مصر که با توجه به زمینه فرهنگی و اعتقادی و تربیتی که در آن رشد نموده سعی کرده است تحلیلی تربیتی از زندگی و شخصیت امام علی(ع) و نقش تربیتی آن حضرت ارائه دهد. به نظر می‌رسد مطالعه این مقاله می‌تواند چشم اندازهای جدیدی را فراروی پژوهشگران تربیتی جامعه شیعی در مطالعه زندگی و شخصیت بی‌مانند امام علی(ع) و آثار و نتایج تاریخی و ماندگار مکتب تربیتی امام علی(ع) بگشاید. بدون تردید فرهیختگان باورمند ولایت علوی با ملاحظه اطلاعات وسیع و بی‌واسطه‌ای که در این زمینه دارند، می‌توانند بسیاری از نواقص و محدودیت‌های محسوس این نوشتار را رفع نموده و بر حسن آن بیفزایند. با توجه به این ملاحظات، دبیرخانه همایش با توجه به تناسب محتوای این مقاله با اهداف و محورهای همایش تربیت در سیره و کلام امام علی(ع)، در ترجمه این نوشتار تنها به اصلاح برخی مستندات و ارجاعات در برگردان نوشتار بسنده نموده و نقد و بررسی و تکمیل مطالب آن را به فرصتی درخور واگذار کرده است.

۱. اساس شخصیت امام علی علیه السلام

علی علیه السلام، زاده ابوطالب، پسر عبدالمطلب فرزند «هاشم بن عبدمناف» است و مادر آن حضرت، فاطمه دختر «اسد» از فرزندان «هاشم بن عبدمناف». علی علیه السلام نخستین هاشمی است که از پدر و مادری هاشمی زاده شد؛ چه، تا پیش از ازدواج ابوطالب با دختر عمویش فاطمه، میان

فرزندان هاشم رسم بود از دیگر قبیله‌های قریش دختر بگیرند.^۱

فاطمه می‌گوید: به هنگام بارداری‌اش، رسول‌الله صلی الله علیه و آله، به عمویش ابوطالب گفت: «اگر فرزند فاطمه دختر بود، وی را به عقد من درآورده». چون فاطمه در خانه کعبه، گوهر از درون به دامن آورد، وی را در پارچه‌ای پوشاند. ابوطالب از او خواست، پوشش از چهره آن تازه‌زاد برنگیرد تا محمد صلی الله علیه و آله بیاید و بهره خویش از او بستاند. چون محمد صلی الله علیه و آله آمد، برقع از فرزند فاطمه برگرفت، ناگاه پسری زیبا جلوه‌گر شد. محمد آن نورسیده را به دست خویش بلند کرد و وی را علی نامید؛ سپس، پوشش نوزاد را بسامان کرد و با زبان خویش از وی کام برداشت و علی علیه السلام، زبان محمد صلی الله علیه و آله مکید تا به خواب رفت.^۲

این چنین شد که علی نخستین بار که دیده‌گشود، آینه‌اش محمد بود؛ همان که در آینده، پیامبر خدا شد و دست علی را بگیرد و پایه‌پا برد و یک حرف دو حرف برزبانش بنهاد و علی را گفتن آموخت. مشهور است هنگامی که قریش به بحرانی سخت گرفتار شد، دشواری ابوطالب بیش از دیگران بود؛ زیرا او عاقله بسیار داشت. رسول‌الله صلی الله علیه و آله برای گشایش کار ابوطالب، به عمویش عباس که خاکستر اجاقش بیش از دیگر هاشمیان بود، پیشنهاد کرد دو فرزند از خانواده ابوطالب را سرپرستی کنند؛ به این ترتیب، علی علیه السلام بهره محمد صلی الله علیه و آله شد و از آن پس، پیوسته با رسول‌الله صلی الله علیه و آله بود تا اینکه خداوند او را پیامبری داد و علی علیه السلام پیرو او بود و به او ایمان آورد و وی را تصدیق کرد.

پیش از آن که شب معراج آید و نماز واجب شود، هرگاه وقت پرستش می‌شد، محمد صلی الله علیه و آله به کناره‌های مکه می‌رفت و علی با او بود. آن دو با هم نماز می‌گزاردند تا شب می‌شد و باز می‌گشتند.^۳ بنابراین علی علیه السلام در دامن محمد صلی الله علیه و آله بالید و تا آن‌گاه که خداوند محمد را به کنار خویش خواند، از او جدا نشد. علی علیه السلام در این باره می‌گوید: «شما از جایگاه برجسته من نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خویشاوندی نزدیکم با او آگاهید. چون کودک بودم مرا در کنار خویش می‌داشت و در آغوشم می‌فشارد و در بستر خود می‌خوابانید، چنان که پیکرم بر تن خویش می‌سود و بوی خویش را به من می‌بویانید؛ چه بسا چیزی را می‌جوید، سپس آن را به من خورانید. از من دروغی در گفتار نشتید و لغزشی در کردار ندید ... و من در پی او می‌رفتم چونان شتربیچه، در پی مادر. هر روز از اخلاق خود، برایم پرچمی برمی‌افراشت و مرا به پیروی از آن می‌گماشت ...»^۴

۱. الشرفاوی، عبدالرحمن: علی امام المتقین، ۲، ج، القاهرة، مکتبه غریب، دت، ص ۱۲.

۲. همان، ص ۱۳.

۳. همان، ص ۱۴.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ [قاصعه]. آن‌چه در این مقاله از زبان امام علی علیه السلام بازگو شده و در نهج البلاغه یافتنی

تأثیر علی علیه السلام بر مردم، چنان ژرف بود که آن حضرت، چون بنده‌ای خرید و اسلام را به او آموخت و وی را آزاد کرد، بنده دست از علی برداشت و با او ماند...؛ تا اینکه «نجاشی» پادشاه حبشه در گذشت و در حبشه دگرگونی‌هایی رخ داد و مردم دریافتند که آن بنده، پسر نجاشی است که برده‌فروشان او را در کودکی ربوده‌اند و در مکه فروخته‌اند. مردم حبشه نزد او آمدند و پادشاهی را به او واگذاشتند؛ اما او نپذیرفت، و مسلمانی و در کنار علی علیه السلام بودن را بر پادشاهی حبشه ترجیح داد.^۱

می‌توان گفت از ویژگی‌های دوران کودکی علی علیه السلام آن است که رشد عقلی وی زودرس بود و او در فهم و توانایی بر همسالانش پیشی گرفت؛ چرا که علی علیه السلام در شش یا هفت سالگی، رسالت نبوی را نیک فهمید و هضم کرد و پذیرفت. از دشواری درک و دریافت چنین موضوع تجریدی و دور از ذهنی در این سن و سال که بگذریم، شایسته است یادآور شویم که ناگزیر، علی علیه السلام از مزایای پیشتازی در رشد و کمال برخوردار بوده است؛ هم‌چنان‌که، دشواری و بار مسئولیتی را که بر عهده بیش‌تر پیشتازان است، به جان خریده بود.^۲

نیروی بدنی علی علیه السلام خارق‌العاده و فراتر از حیطه عوارض و آفات بوده است. علی علیه السلام گاه سوار جنگی را به آسانی از زمین برمی‌کند و چون گاهی بر زمین می‌کوفت، علی علیه السلام اگر صاعد کسی را به خشم می‌گرفت، پنداری راه نفس بر او می‌بست و نمی‌توانست دم فرو برد. زیانزد همگان است که علی علیه السلام با کسی در نمی‌آویخت مگر بر زمینش می‌زد و با کسی نمی‌جنگید مگر آن‌که هلاکش می‌کرد. آن حضرت گاه صخره‌ای چنان عظیم را از جای برمی‌گرفت که مردان قوی از جابه‌جایی آن ناتوان بودند. علی علیه السلام دروازه کوه پیکری را که باز و بستنش بر پهلوانان دشوار بود، از جای برمی‌کند و این سو و آن سوی می‌برد.

امام علیه السلام در نبرد «صفین» هربار که حریفی را هلاک می‌کرد، طنین تکبیرش زهره شیرمردان را آب می‌کرد.^۳ این همه، در حالی است که غذای علی علیه السلام بکمال، ساده و اندک بود؛ به قول مولوی:^۴

قوت جبریل از مطبخ نبود بود از دیدار خلّاق و دود

دلاوری علی علیه السلام، شجاعتی از نوع دیگر است که هرکسی به آن آراسته شود، و نیز کسی که از

→ است. اکثراً مغلوط است و هیچ‌گاه به نهج‌البلاغه استناد داده نشده است. مترجم موارد را در نهج‌البلاغه عبده و صبحی صالح یافته، اصلاح و ترجمه کرده است. یادآور می‌شود برای ترجمه، از ترجمه استاد شهیدی با تصرف

استفاده شده است. ۱. علی امام‌المؤمنین، ص ۱۷.

۲. العقاد، عباس محمود: عبقریة الامام علی بن ابی‌طالب علیه السلام، القاهرة، دارالمعارف، د.ت. ص ۶.

۳. همان، ص ۷.

۴. مولوی، جلال‌الدین محمد: مثنوی معنوی، طبع نیکلسون، دفتر ۳.

آن داغدار شود، هردو ارجمند و شریف می‌شوند.^۱ آن‌چه بر گرانمایگی این دلیری می‌افزاید، آراستگی آن به زیباترین ویژگی‌هایی است که دلاوری دلیران نیرومند به آن‌ها مزین است. مردم برای دلاوری، پیرایه‌ای زیباتر از صفاتی که سرشتی علی علیه السلام است، نمی‌شناسند؛ ویژگی‌هایی چون: پرهیز از ستم، جوانمردی با دشمن - چه توانا و چه ناتوان، سپینه‌ای پاک از کینه‌جویی و بدخواهی دشمن پس از جنگ.^۲ دلاوری، آن هم در سواران جنگجویی که با دست نبرد می‌کنند، با ویژگی جدایی‌ناپذیر دیگری همراه است و آن، اعتماد به نفس و خودباوری است. این ویژگی لازمه و کامل‌کننده شجاعت است و پیوند میان آن با دلیری، آن مایه استوار است که به پیوند تابش با نور و تری با آب می‌ماند؛ بنابراین، اگر ویژگی روحی اعتماد به نفس و خودباوری در میان نباشد، دلاوری و جنگاوری در کار نخواهد بود. اعتماد به نفس، جان‌مایه شجاعت سواران جنگجو است.^۳

آن‌چه پایه و مایه اخلاق علی علیه السلام به شمار می‌رود، صراحت و بی‌تکلفی اوست. علی علیه السلام نه چیزی را از سر تکلف نشان می‌داد و نه به تصنع چیزی را پنهان می‌داشت. وی تکلف را حتی از کسانی که او را می‌ستوند، روانمی‌دانست [و به منافقی که در ستایش او زیاده‌روی کرد، فرمود: من از آن‌چه گفتمی کمتر و از آن‌چه می‌پنداری برترم].^۴ اصولاً سرشت اخلاقی علی که دلاوری و بی‌باکی و اعتماد به نفس و خودباوری ناب، از نشانه‌های آن است، با این بی‌تکلفی سازگاری می‌کرد. این بی‌تکلفی، حقیقت و مجاز را در نگاه علی یکسان می‌نمود؛ یعنی امام علیه السلام هرگز قلب حقیقت و مجاز نمی‌کرد و چنان بود که گویی به آن‌چه می‌کند آگاه است و آگاه نیست. به دیگر سخن، همه چیز، بالبداهه از او سر می‌زند، بی‌اندکی تصنع؛ چونان آب که از چشمه می‌جوشد.^۵ سنجیه دیگری که با بی‌تکلفی و صراحت امام سازواری می‌کند و قرین شجاعت آن قهرمان ناب گوهر است، زلال صداقت و راستی اوست که به پشتوانه آن، به دشواری و بلا تن می‌دهد. هم‌چنان‌که، به برخورداری و شادمانی می‌پردازد. هرگز کسی نمی‌تواند، حتی یک واژه بیابد که امام علیه السلام، در صلح و یا جنگ و در میان یاران و یا دشمنان، به آن با حقیقت راستین درافتاده باشد.

۱. اشارتی است به اینکه چون جنگ خندق شد، علی علیه السلام عمرو بن عبدود پهلوان نامی عرب را هلاک کرد. خواهر عمرو بر جنازه او حاضر شد، سینه چاک کرد و پرسید: چه کسی او را کشت؟ گفتند: علی بن ابی‌طالب! آن زن چون این شنید اندکی آرام شد و از سر افتخار گفت:

لو كان فائل عمرو غير قاتله
لكن قاتله من لا يعاب به
لكن ابكى عليه دائم الابد
و كان يدعى ابوه بيضة اليلدى

ر.ک: غزوات امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب. الشیخ جعفر نقدی. بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۹۹۲/۱۴۱۳، ۲۸۵ص.

ص ۱۱۷. ۲. عبقرية الامام علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ص ۸.

۳. همان، ص ۱۲. ۴. نهج البلاغه، حکمت ۸۳.

۵. عبقرية الامام علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ص ۱۵.

با آنکه امام علیه السلام به مدارا و تکلف با دوستان پیش‌تر نیاز داشت تا دشمنان (زیرا، یاران از وی لجاجت می‌خواستند و او را به مخالفت برمی‌انگیختند) اما در سختی و آسایش، هرگز جز به راستی و بی‌تکلفی با آن‌ها رفتار نکرد. حتی نزدیک‌ترین مردم به امام علیه السلام درباره او گفته است: «علی مردی است که دلیری جنگ را می‌شناسد، اما از نیرنگ‌های آن آگاه نیست». علی علیه السلام همواره بر سر سخن خویش بود که: «نشانه ایمان آن است که راستی را جایی که به زیان توست بر دروغی که به سود توست برگزینی و نیز گفتارت بیش از کردارت نباشد و در گفتگو از دیگران پرهیزگار باشی».^۱

ازدواج علی علیه السلام با فاطمه (س)، دختر رسول‌الله صلی الله علیه و آله، برترین نشانه و دلیل بر امتیاز تاریخی و تربیتی خاص آن امام بزرگوار است. درباره این ازدواج، روایت فراوان است؛ اما می‌توانیم در گزینش خردسازترین آن‌ها، عقل را داور کنیم. خرد حکم می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی را برای فاطمه برگزیند؛ چه آن دو بزرگوار در یک خانواده پرورش یافته بودند. نیز خردمندان آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله، ازدواج فاطمه با علی را بر ازدواج فاطمه با «ابوبکر» و «عمر» که زن و فرزند داشتند، برگزیند. هم‌چنین پذیرفتنی است که تنگدستی علی علیه السلام او را در خواستگاری از زهرا دودل کند و نیز با عقل و عرف سازگاری می‌کند که امام، پس از آن دودلی، کاری بکند و گامی بردارد؛ چراکه، وی نیکو می‌دانست که علی از آن فاطمه است و باید با این یقین، آن شک را از میان برد و کاری کرد که باید؛ و نیز این که ازدواج، به پس از هجرت افتاد هم، پسندیده و معقول است؛ زیرا زندگی مسلمانان در مکه و پیش از هجرت به مدینه، امنیت و قرار به اندازه نداشت و چنان بود که اگر وسایل هجرت فراهم می‌شد، دور نمی‌نمود که پاره‌ای از مسلمانان با زن و فرزند خویش به سرزمین‌های دوری چون حبشه هجرت کنند. کسانی که پیش از دشوار شدن کار بر مسلمانان، ازدواج کرده بودند، آب از سرشان گذشته بود، اما آنان که مجرد بودند، شایسته بود ازدواج را به آینده واگذارند.^۲

چون، زندگی در خانه جدیدی که در پناه رسول‌الله برپا شد، به همان سادگی زندگی آن حضرت در خانه‌اش، سامان گرفت، دیری نپایید که به وجود فرزندان بهره‌وری یافت و دختران و پسران صالحی نصیب آن پدر و مادر تهی‌دست شد: حسن و حسین و محسن؛ زینب و ام‌کلثوم.^۳ بزرگ‌ترین بهره‌وری این خانواده، مهربانی پدربزرگی بود که همه آن‌ها را دلسوزانه سرپرستی می‌کرد و هیچ‌یک از کارهای با عظمت او در گرماگرم دعوت و جهاد، وی را از این مهرورزی و سرپرستی باز نمی‌داشت. گفته‌های آن حضرت در زمان نوازش و خوش‌آمدگویی به هر یک

۱. همان، ص ۱۶.

۲. العقاد، عباس محمود: فاطمة الزهراء والفاطمیون، عباس محمود العقاد، القاهرة، دارالهلل، ۱۹۵۳، ص ۳۱.

۳. همان، ص ۴۱.

فرزندان خانواده، از سخنان تاریخی ماندگار در سینه‌ها و کتاب‌هاست. رسول‌الله صلی الله علیه و آله کودکان این خانه را می‌نواخت و با آن‌ها بازی می‌کرد و دلشان را به دست می‌آورد. گاه دیده می‌شد که کودکی با پاهای کوچکش از پیامبر بالا می‌رفت تا به سینه او می‌رسید و پیامبر با حرکاتی آهنگین با او بازی می‌کرد و گرم می‌گرفت و با واژگانی کودکانه با وی شوخی می‌کرد؛ واژگانی که پدر و مادر، آن‌ها را به یاد سپردند و دیری نپایید که شرق و غرب آن‌ها را از بر کرد. گاه دیده می‌شد که رسول‌الله صلی الله علیه و آله در سجده بود که یکی از این علی‌زادگان بر دوش او سوار می‌شد؛ رسول خدا نماز را آرام‌تر برگزار می‌کرد و سجده را طولانی می‌نمود، تا کودک را از مرکبش نرانند؛ حتی گاه پیامبر بر منبر بود، که حسن و حسین به هوای او به مسجد می‌آمدند و در لابه‌لای جمعیت، زمین می‌خوردند؛ مهربانی رسول‌الله وی را به سوی آن‌ها برمی‌انگیخت، از منبر، زیر می‌آمد و آن دو را در آغوش می‌کشید و می‌گفت: ^۱ «خداوند راست می‌گوید: مال‌ها و فرزندان فتنه است».^۲

اگر رویارویی علی علیه السلام و نسلش با معاویه و نسل او، آثاری بر روند حرکت تاریخ اسلام به‌طور عام نهاد، که درباره آن باید گفت: گذشت آن‌چه که بود و آنسان گذشت؛ این امر ناگزیر برای تاریخ تربیتی اسلام هم، به‌طور خاص، پی‌آمدهایی داشته است که ما را وامی‌دارد به پاره‌ای از امور برای مقایسه میان علی و معاویه، بمثابه دو عامل تربیتی اشارتی بکنیم.

بنی‌هاشم و بنی‌امیه از یک تبارند و به «عبدمناف» می‌رسند. پس این دو تیره هر دو اصالت قریشی دارند؛ اما خوی و منش آن‌ها به هم نمی‌ماند؛ چنان‌که، بنی‌هاشم و به ویژه فرزندان فاطمه زهرا (س)، بیش‌تر مردمانی بزرگوار و بخشنده و تعالی‌گرا بودند و بنی‌امیه و به ویژه آن‌ها که نسبت‌شان از پدر و مادر به «عبد شمس» می‌رسید، عملگرا و سودپرست بودند؛^۳ از این‌روست که بنی‌هاشم سرپرستی امور دینی را به عهده داشتند و بنی‌عبد شمس به تجارت و رهبری سیاسی می‌پرداختند؛ دو کاری که نمی‌توان گفت در جاهلیت، تا چه مایه آلوده به ربا و چانه زدن ناروا و ستم و کم‌فروشی و فریب بوده است. بنابراین، جای شگفتی نیست اگر اخلاق «بنی‌هاشم» و «بنی‌عبد شمس» با هم سازوار نیست و یکی پی‌تکلف است و صریح و سر به بالین ایمان دارد و دیگری چانه می‌زند و برای پیروزی نیرنگ می‌ورزد.^۴

پیش از زادن معاویه، «هاشم» و «امیه» بر سر رهبری سیاسی، با هم رقابت می‌کردند؛ و در پایان، امیه ناخشنودانه به شام رفت و هاشم رهبری فرزندان «عبدمناف» را در مکه به تنهایی به دست گرفت؛ سپس، ستاره بخت ابوسفیان در حجاز برآمد و او در کنار رهبری هاشمیان، به قدرت رسید. چون رسالت و دعوت رسول‌الله صلی الله علیه و آله آغاز شد، ابوسفیان در اندیشه نگه‌داری

۲. همان، ۱۵.

۱. همان، ص ۴۳.

۳. العقاد، عباس محمود: ابوالشهداء الحسين بن علی، القاهرة، دارالهلل، ۱۹۵۹، ص ۳۹.

۴. همان، ص ۴۱.

قدرت و موقعیت خویش برآمد و از طلایه‌داران ناسازگاری و جنگ با دین تازه شد.^۱ امیرالمؤمنین علیه السلام، چنان که خود می‌گوید، توجه ویژه‌ای به تاریخ داشته است. به طوری که این توجه خاص، از تاریخ، در سخنان گوناگون امام، عنصری آشکار و برجسته ساخته و عنایت امام را سخت به خود معطوف داشته است. عنایت امام علی علیه السلام به تاریخ، از نوع عنایت قصه‌پردازان و داستان‌پژوهان نیست؛ همان طور که در شمار توجه سیاست‌مداران که در پی کشف نیرنگ‌های سیاسی‌اند هم نیست. توجه امام به تاریخ، از نوع دیگر است، امام از نگاه قهرمان رسالت و اندیشه و نیز رهبری فرهیخته و متفکری آینده‌نگر و پیشرو، به تاریخ می‌نگرد.^۲ امام علیه السلام تاریخ‌پژوه نیست، پس نمی‌توان و نباید انتظار داشت در سخنان حضرتش، هنگام گزارش رخدادها و تحلیل آن‌ها و داوری بر آن‌ها، نگرش و شیوه تاریخ‌پژوهان دیده شود. امام علیه السلام زمام‌دار است و بار عقیده و رسالت می‌کشد و زندگی بر سر آن‌ها نهاده است. توجه او به تاریخ، به این اعتبار است که روند شکل‌گیری شخصیت کنونی و آینده انسان است؛ بنابراین در فعالیت‌های تربیتی و تحرک سیاسی امام، تاریخ جایگاهی برجسته و بسیار حساس دارد. این ویژگی تاریخ است که در حوزه رسالت و حاکمیت، از انسان، مردی چون علی می‌آفریند که مشتاق است امتی هم که رهبریش را گردن نهاده است، آن نگرش از تاریخ، که تاریخ را نیروی درونی می‌داند که کارش تخریب و تحریف نیست، بشناسد.^۳

امام علی علیه السلام مرد اسلام و رسالت بود. رسالتی که سراسر زندگی را دربرمی‌گیرد و قانون و نظام و برنامه پیش‌رو می‌نهد. این رسالت فرازمانی و فرامکانی است و خداوند خواسته است دین همگان باشد و انسان را به سوی تکاملی راه نماید که رشد همه‌جانبه او را فراهم کند. این رسالت، پی‌نهاد بر دانش و بینش است و نادانی را نمی‌پسندد؛ چراکه راه را بر دشمنان امت بازمی‌نهد تا در تیرگی و تاریکی نادانی، بر قلب پیروان مؤمن این رسالت بتازد و در عقل‌های آن‌ها رخنه کند و باورها و برنامه‌ها و قانون‌های این رسالت را مخدوش و بی‌اعتبار جلوه دهد و با پوشاندن حق به باطل و درست به نادرست، آن پیروان مؤمن را گمراه کند.^۴

از این‌روست که از بزرگ‌ترین دل‌مشغولی‌های امام، آمادگی همیشگی برای رویارویی با این پدیده است. علی علیه السلام برای این کار، مسلمانان را به کمال، با اسلام آشنا می‌کند و آنان را به حقیقت اسلام و ماهیت و برنامه‌ها و هدف‌های آن، نوبه‌نو آگاه می‌کند؛ به این ترتیب، مسلمانان در روشنایی معرفت به اسلام، که از سر آگاهی به دست آمده، از سرگردانی و گمراهی برکنار

۱. همان، ص ۲۴.

۲. شمس‌الدین، محمد مهدی: حركة التاريخ عند الامام علی علیه السلام، بیروت، المؤسسة الجامعية للدراسات والنشر.

۳. همان، ص ۲۶.

۲۵ ص ۱۹۸۵.

۴. همان، ص ۴۹.

می‌مانند و دامن اسلام هم به تخریب و تحریف آلوده نمی‌شود و هر مسلمان روش ضمیری، برای ساحت دینش که معنا و مفهوم هستی و شرافت اوست، دیدبانی می‌کند. امام علی علیه السلام، پیوسته در حال آموزش به جامعه و به ویژه یاران نزدیک خود بود. اینان دانشورانی بودند که دانش و بینش خویش را از راه نقل حدیث و ایراد خطابه و برپایی حلقه‌های درس، در میان مردم منتشر می‌کردند.^۱

امام علیه السلام، بمنابۀ مری امت، در اندیشه گروه‌هایی است که بر آن‌ها حکومت می‌کند. امام به بهترین روش‌ها و ابزاری که زندگی اجتماعی امت را توسعه می‌دهد و آن را به اوج آسایش و امنیت و فراوانی نعمت می‌رساند، فکر می‌کند و در نظر دارد که امت، دل در گرو اسلام بدارد و مسایل اقتصادی و جنگ و صلح و روابط اجتماعی‌اش، جملگی با قوانین اسلام سازگار باشد. روند رشد و توسعه امت نیز ناگزیر باید در چارچوب اسلام بگنجد. این تفکرات و مآل‌اندیشی‌های امام، بازخوردهای درخشنده‌ای در سامان اجتماعی دارد؛ مثلاً امام علیه السلام درباره حکومت و بایستی آن، گرایش‌های قومی و قبیله‌ای و دشواری‌های آن، غوغاسالاری و پی‌آمدهای ناگوارش، پی‌نهادها و مؤلفه‌های جامعه، طبقات اجتماعی و سازوکار آن، ریزکاو‌ها و نازک‌اندیشی‌ها کرده و هر یک را مشروح بازشکافته است و نتایج به دست آمده از این کندوکاو را، در جامعه پیماده کرده است. اگر دشمنان امام علی علیه السلام او را وانمی‌داشتند در اقدامی مسالمت‌جویانه کنار بکشند، راستی، تاریخ فرهنگ و تمدن مسلمانان، دستاوردهای اعجاب‌انگیزی داشت.^۲

درست است که اسلام فضیلت را آبشخور ارزش‌های اجتماعی می‌داند و می‌خواهد پیروانش بر این مسند نشینند تا جامعه از پی‌آمدهای ناگوار اختلافات طبقاتی برکنار باشد، اما ناگفته نماند که اسلام در عین حال، وضع روحی و توانایی‌های انسان را نادیده نمی‌انگارد. بنابراین تحقق این ارزش‌های والا را به انسان تنها، وانگذاشته است و برای این کار مهم، پشتوانه قانونی وضع کرده است تا از ثروتمندان توانمند تا تهی‌دستان، جملگی مجبور به رعایت آن باشند.^۳ آری، خداوند هنجارهایی وضع کرده است که از انباشت ثروت از راه‌های نامشروع و ستمگرانه پیش‌گیری می‌کند و ارباب زر را از اینکه دارایی خود را در راه بهره‌کشی از دیگران به کار گیرند، باز می‌دارد. امام علی علیه السلام، نیک می‌دانست که انسان گرسنه و استعمار شده و مانده در زنجیر و بی‌بهره و محروم، نمی‌تواند فاضل باشد. با وعده و وعید و ترغیب و ترهیب هم نمی‌شود او را موعظه کرد. چنین انسانی، در آستانه پشت پا زدن به ارزش‌ها و فضایل انسانی است. هم چنین امام

۱. همان، ص ۵۰.

۲. شمس الدین، محمد مهدی: *دراسات فی نهج البلاغه*، بیروت، الدار الاسلامیة، ۱۹۸۱، ص ۲۲.

۳. همان، ص ۴۴.

علی علیه السلام خوب دریافته بود که جامعه بر ساخته بر آقایی گروهی، و بردگی گروه دیگر، و نیز بهره‌کشی اربابان از بردگان و آزادگان در زنجیر، جامعه‌ای است که نه فضیلت در آن یافتنی است و نه اهل فضل؛ چنین جامعه‌ای، ناگزیر جامعه دزدان و بزه‌کاران و بردگان است که شهروندان در پی فریب و بهره‌کشی و کینه‌ورزی‌اند. بر اساس این بینش جامعه‌شناختی - انسان‌شناختی است که امام علی علیه السلام، اصلاح و بهسازی اقتصادی را جان‌مایه بهسازی اجتماعی شماره کرده است.^۱

۲. اهمیت تربیت و زمینه و کارکرد و مفهوم آن

اهمیت فعالیت تربیتی

درست است که ایمان به خداوند، شناخت آبخور آغازین هستی را در کف ما می‌نهد و ایمان به رستخیز، ما را با سرنوشت هستی آشنا می‌کند و فرجامی که هستی بدان می‌انجامد را می‌نماید؛^۲ اما برای پیوند درست با خداوند، نمی‌توان تنها به ایمان بسنده کرد؛ چراکه این موضوع، به واقع به روش پاسخگویی به سرشت ایمانی انسان و روش‌های استفاده از آن بستگی دارد. این امر در پاسخگویی به دیگر نیروهای گهرین و توانایی‌های سرشتی انسان نیز صدق می‌کند. بنابراین، رفتار درست در پاسخگویی به این خواسته سرشتی انسان، مصلحت و خیر فرجامین آدمی را برآورده می‌کند؛ هم‌چنان‌که کنشهای سازگار با سرشت و یا ناسازگار با آن، نیروهای سرشتی را می‌پرورد و ژرفا می‌بخشد و یا آن‌ها را پوشیده می‌دارد و سرکوب می‌کند. بنابراین، ریشه‌های رحمت و مهربانی در آدمی، با رفتار و کنش‌های منفی و نادرست می‌کشد و با همدردی عملی^۳ و پیوسته با درماندگان و ستم‌دیدگان و تهی‌دستان رشد می‌کند و می‌بالد. پس برای ایمان به خداوند و احساس ژرف‌گرایش به غیب و در پی مطلق بودن، ناگزیر باید رهنمودی در میان باشد تا روش پاسخگویی به این احساس را معلوم دارد و از سوی دیگر، باید با رفتار عملی این احساس را به گونه‌ای سازوار با دیگر احساس‌های گهرین در انسان، ژرفا بخشید و استوار کرد. نکته این‌جاست که این احساس، بی‌راهنمایی و هدایت، دگرگون می‌شود و به گونه‌هایی چند از انحراف و کژی گرفتار می‌آید. از قضا چنین دگرگونی و کژپویی در احساس دینی یله و هدایت نشده، در بیش‌تر دوره‌های تاریخ رخ داده است. این احساس، بدون رفتار هدایت شده و ژرف، گاه از میان می‌رود و با زندگی انسان، پیوندی راستین و پویا پیدا نمی‌کند و نمی‌تواند نیروها و توانمندی‌های شایسته او را شکوفا سازد؛^۴ از این‌روست که، اهمیت کار تربیتی، در گفتار امام علی علیه السلام آمده است.

۱. همان، ص ۴۶.

۲. بهجت، احد: الله فی العقیده الاسلامیة، القاہرة، المختار الاسلامی، ۱۳۹۹/۱۹۷۸، ص ۳۴-۳۵.

۳. در متن «علمی» آمده و غلط است.

۴. العدر، محمد باقر: موجز فی اصول الدین، مطابع صوت الخلیج، د.ت. ص ۸۸.

از امام علی علیه السلام، احادیث پرشماری درباره فضیلت و ارزش دانش به یادگار مانده است. یکی از آن‌ها، سخنان ایشان به شاگرد خود «کمیل بن زیاد» است: «ای کمیل! آن‌چه را به تو می‌گویم از من به یاد دار. مردم سه دسته‌اند: دانایی که خداوند را شناسا نیست، آموزنده‌ای که در راه رستگاری کوشاست، و فرومایگانی رونده به چپ و راست که در هم آمیزند و پی هر بانگی را گیرند و با هر بادی به سوی خیزند؛ نه از روشنی دانش فروغی یافتند و نه به سوی پناهگاهی استوار شتافتند. ای کمیل! دانش به از مال است، که دانش تو را پاسبان است و تو مال را نگهداری. مال به هزینه کم شود و دانش با پراکنده شدن فزونی گیرد و پرورده مال با رفتن مال، نپاید. ای کمیل، پسر زیاد! شناخت دانش، دینی است که بدان گردن باید نهاد. آدمی در زندگی به دانش طاعت آموزد و برای پس از مرگ، نام نیک اندوزد. ای کمیل! گنجوران مال‌ها، مرده‌اند اگرچه زنده‌اند و دانشمندان، چندان که روزگار بپاید، پاینده‌اند. تن‌های‌شان ناپدید شده و نشانه‌های‌شان در دل‌ها آشکار است». ^۱ هم چنین از آن حضرت روایت شده است که: «نادان، نوپاست گرچه پیر باشد و دانا، بزرگ است گرچه کودک باشد»؛ ^۲ «هیچ اندوخته‌ای سودمندتر از دانش نیست»؛ ^۳ «هیچ دانشی چونان تفکر نیست و هیچ شرافتی چونان دانش نباشد»؛ ^۴ «در شرافت علم همین بس که آن‌که آن را نمی‌پسندد نیز، ادعای آن می‌کند و کسی که علم ندارد چون بدو نسبت علم دهند، شادمان می‌شود و در بی‌ارزشی نادانی و جهل همان بس که، آن کس که نادان است از آن بی‌زاری جوید و چون به جهل منسوب شود، خشم گیرد».^۵

امام علی علیه السلام در تشویق به فراگیری دانش و فهم دین، به گروهی خاص نظر ندارد و همه مسلمانان را به این کار می‌خواند. امام می‌گوید: «مردم! بدانید کمال دین، دانش‌جویی و عمل به دانش است و در پی دانش بودن بر شما واجب‌تر از مال‌جویی است؛ چراکه مال برای شما قسمت و تضمین شده است؛ مالی که عادلانی آن را بین شما تقسیم کرده و تضمین نموده است و به شما خواهد رسید؛ اما، علم نزد اهلش نگه‌داری می‌شود و شما دستور دارید آن را از اهلش بخواهید. پس در پی آن باشید و بدانید که فراوانی مال تباهی دین است و سنگینی دل‌ها و فزونی علم و به کار بستن آن، مصلحت دین است و به بهشت می‌انجامد، بخشش‌ها و هزینه‌ها مال را می‌کاهد و دانش با بخشش فزونی می‌یابد».^۶

«ابن‌عبدالله» می‌گوید: پیشینه عبارت (قیمة کل امری مایحسنة؛ ارزش هر کس به آن چیزی است که نیکو داند)^۷ به علی می‌رسد و پیش از او کسی چنین نگفته است. وی در ادامه می‌افزاید:

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۷. ۲. المجلسی، محمد باقر: بحارالانوار، ج ۱/ص ۱۸۳.

۳. همان، ص ۱۶۶. ۴. همان، ص ۱۷۹.

۵. حموی، یاقوت: معجم البلدان، ج ۱، الطبعة الاخيرة: د.م، مطبعة الامامون، د.ت. ص ۶۵.

۶. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۵ و نیز: اصول کافی، ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، ۱/۳۵.

۷. نهج‌البلاغه، حکمت ۸۱.

برخی گفته‌اند: هیچ سخنی تا این مایه به دانش بر نمی‌انگیزد. مردم از این سخن، سود بسیار برده‌اند و گروهی از شاعران، از سر شگفتی، آن را به نظم کشیده‌اند؛^۱ «رشید و طواط» سروده است:^۲

قیمت تو در آنقدر علم است خلق در قیمتت بیفزاید
که تن خود بدان بیارایی چون تو در علم خود بیفزایی

امام علیه السلام، فعالیت تربیتی و دانش‌جویی را وسیله‌ای برای سعادت خود انسان و نیز به صلاح بشر می‌داند. این باور امام علیه السلام، آموزه علم برای علم را رد می‌کند. آن حضرت در این باره می‌گوید: «خداوند سبحان پیش از آن‌که انسان را بیافریند، جهان را آفرید و آن را به بهترین صورت سامان داد و به زیباترین گونه نظم بخشید و زمین را بگستراند و پستی و بلندی‌های آن را در بهترین صورت نهاد، سپس در زمین هوای آزاد آفرید و چشمه‌ها و رودها جاری کرد و گونه‌هایی چند از نوشیدنی و خوراکی و میوه فراهم کرد و گل و گیاه رنگارنگ در آن رویاند و پس از آن‌که زمین را کامل نمود و آن‌چه را دل می‌خواهد و چشم می‌پسندد در آن آماده کرد، انسان را روانه زمین کرد تا در مقام خلیفه خداوند بر زمین در آن سکنی گزیند و زندگی کند و از نعمت‌هایش شادخواری کند و گفتار و کردار و نیت و هدف‌هایش سازگار با هنجارهای خواست خداوند سبحان باشد».^۳

امام علیه السلام با تکیه بر چنین اطمینانی بر نظام خلقت، حسن وجود و اعتدال آن و نیز عظمت زندگی و زندگان؛ روی سخن به نسل‌ها می‌کند و آن‌ها را هشدار می‌دهد که زندگی آزاد است و در بند هیچ قیدی نمی‌آید، مگر آن‌چه که جزو روند زندگی و عامل بقای آن است و پرتوی از نور زندگی و قانونی از قوانین آن به شمار آید.^۴

معنی تربیت

کندوکاو در متون موجود، نیاز ما را به یافتن شرح مورد انتظار و مطلوبمان از تربیت، برآورده نمی‌کند؛ اما با استنباط و استدلال، می‌توانیم شمار درخور توجهی از متون را بیابیم که در بردارنده پاره‌ای از دلالت‌ها و مفاهیمی است که روی هم رفته می‌تواند اشاره به مفهومی از تربیت باشد؛ به این ترتیب که: تربیت عبارت است از فرآیند رشد همه‌جانبه شخصیت انسان. از

۱. القزوی، علاءالدین امیر محمد مهدی: الفکر التربوی عند الشیعة الامامیة، الکویت، مکتبة الفقیة، ۱۹۸۶. ص ۱۵۹.

۲. وطواط، رشید: مطلوب کل طالب من کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام، (انتخاب جاحظ، شرح رشید وطواط)، به اهتمام و تصحیح: میرجلال‌الدین حسینی ارموی محدث، [ط]، قم، جامعة المدرسین فی الحوزة العلمية دت. ص ۵.

۳. الادیب، علی عبدالحسین: منهج التربية عند الامام علی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۷۹. ص ۳۳.

۴. همان، ص ۳۳.

جمله این متون و اشارات، سخن امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام است: «... تو در آغاز که آفریده شدی، نادان بودی و چیزی نمی دانستی، سپس دانا شدی؛ و چه بسیار است آنچه نمی دانی و در حکم آن حیرانی و بینش تو به آن نمی رسد؛ سپس آن را می بینی و درمی یابی...»^۱ تهی بودن انسان از دانستی‌ها به هنگام زادن، می‌رساند که آدمی در روند زندگی و با اندوختن تجربه‌ها و پشت سر نهادن رویدادها، چیزها می‌آموزد و البته این آموزش آسان و به سادگی دست نمی‌دهد و لازمه آن، تلاش و کندوکاو است؛ چراکه حقیقت، در آغاز کار، خود را نمی‌نماید. تربیت، پیش از هر چیز، فعالیتی انسانی است؛ چرا که خداوند انسان را آموزش‌پذیر آفرید. انسان به اعتبار سرشت انعطاف‌پذیر و توانمند بر سازگاری خود، یادگیرنده است. از امام علی علیه السلام در این باره نقل است که: «... دل جوان، مانند زمین ناکشته است، هر تخم که در آن افکنده شود می‌پذیرد؛ بنابراین من پیش از آن‌که دلت سخت شود و خوردت به چیزی دیگر مشغول شود، به ادب آموختن تو پرداختم...»^۲

امام جعفر صادق علیه السلام، به شرح و تحلیل این گفته امام علی علیه السلام پرداخته است و می‌گوید: «... [کودک] نادان زاده می‌شود و به آنچه در خانواده‌اش می‌گذرد، ناآگاه است و با ذهنی ناتوان و شناختی پرکاستی با محیط برخورد می‌کند؛ سپس آهسته و پیوسته شناختش افزایش می‌یابد تا با محیط خومی‌گیرد و از حالت انفعال در برابر محیط به حالت فعال درمی‌آید و به خرد خویش در آنچه در پیرامون اوست، دست می‌برد و در پی معاش و پندگیری و اطاعت از خداوند و کوتاهی و اشتباه و گناه برآید».^۳ امام صادق علیه السلام در تحلیل این حالت انسان، به گاه زادن می‌گوید: «... اگر [کودک]، رشد یافته و خودایستا زاده می‌شود، شیرینی تربیت کودک، سالبه به انتفاع موضوع بود و پدر و مادر در تربیت و پرورش کودک مصلحتی نمی‌دیدند و دیگر برای آن‌که فرزند با نیکی و مهربانی به پدر و مادر خود در دوران ناتوانی آن‌ها، زحمت‌های‌شان را جبران کند، جایی نمی‌ماند».^۴

امام علی علیه السلام، دو پی‌نهاد گوهرین را برشمارده است که بی‌آن‌ها تربیتی رخ نمی‌دهد. این دو زیرساخت، همان چیزی هستند که ما آن را سرشت انعطاف‌پذیر و سازگاری آدمی و گرایش سرشتی او به تقلید و محاکات می‌نامیم. امام علی علیه السلام، به فرزندش امام حسن علیه السلام، فرماید: «... فرزندم! چون دیدم سالیانی را سپری کرده‌ام و به سستی درآفتاده‌ام، بدین وصیت برای تو پرداختم و ویژگی‌هایی را در آن برشمردم؛ پیش از آن‌که مرگ بشتابد و مرا دریابد و آنچه در اندیشه دارم به تو ناگفته ماند؛ یا اندیشه‌ام نیز همراه پیکرم کاستی یابد، یا پیش از [پند] من،

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱. ۲. همان.

۳. امالی الصادق، ج ۱، تحقیق: محمد الخلیلی، النجف الاشرف، مطبعة النعمان، ۱۳۸۳/۱۹۶۳، ص ۸۱.

۴. همان، ص ۸۹-۹۰.

برخی از خواهش‌های نفسانی بر تو چیرگی کند یا دلفریبی‌های دنیا تو را بفریبد و چون شتری شوی گریزان...^۱ به این ترتیب، امام علی علیه السلام به تربیت صالح فرزند می‌پردازد تا مبانی شخصیت بهنجار را در او فراهم آورد؛ امام در ادامه می‌فرماید: «...دل کودک بسان زمین ناکشته است، هر بذری که در آن بکارند، می‌پذیرد. بنابراین پیش از آن‌که دلت سخت شود و خردت هوایی دیگر گیرد، به تربیت تو پرداختم، تا با رأی قاطع روی به کار آری و رنج طلب از تو برداشته شود و به آموختن نیازمند نشوی...»^۲

امام علیه السلام با دو تعبیر بسیار گویای خود بر اهمیت این دو زیرساخت تأکید می‌کند: یکی آن‌جا که از تقلید می‌گوید و می‌فرماید: «رنج طلب از تو برداشته شود»، مراد امام آن است که فرزندش به زودی از خود امام علیه السلام و یا دیگری درباره این امور پرسش خواهد کرد؛ این است که امام علیه السلام پیش از آن‌که دیگران کاری کنند، خود به این مهم پرداخته است. تعبیر دوم امام، درباره اثرپذیری نوجوان است، آن‌جا که می‌گوید: «پیش از آن‌که برخی از خواهش‌های نفسانی و دلفریبی‌های دنیا بر تو چیره شود و تو چون شتری شوی گریزان؛ دل نوجوان بسان زمین ناکشته است، هر چه در آن بیفشانی می‌پذیرد»؛ امام علیه السلام در این گفتار به دوره شکل‌گیری شخصیت و مرحله تکامل اخلاقی انسان نیز اشاره می‌کند.^۳

تربیت نیازمند سه مؤلفه است: زیرساختی اعتقادی؛ آبخوری که مربیان را بر رفتار درست یاری کند و منبع و مصدری که هدف‌ها و روش‌های رسیدن به آن‌ها را معلوم دارد. روشن است که آن زیرساخت اعتقادی و آن آبخور جوشان و مصدر الهام‌بخش، قرآن مجید است. امام علیه السلام در این باره می‌فرماید: «... کتاب خدایتان در دسترس شماست، حلال و حرام آن پیدا است، واجب و مستحبش هویدا، ناسخ و منسوخ آن روشن و رخصت و عزیمتش پدیدار است. محکم و متشابه آن آشکار و مجمل آن تفسیر شده است و نامفهومش تعبیر. در این کتاب چیزی است که دانستن آن واجب است و چیزی که در نیافتنش واگذار دنی است و چیزی است که وجودش در قرآن روشن و نسخ آن در سنت آشکار است و چیزی که در سنت واجب است و کتاب رخصت دهد که وانهاده شود و حکمی است که به هنگامی خاص بر مکلف نوشته است و چون دقتش سرآید تکلیف برداشته شود. در آن کتاب حرام‌هایی است ناهمگون، باکیفرهای دشوار و یا آسان، گناهی بزرگ باکیفری آتشین از آن سرا، و گناهی کوچک که چون توبه کنند آمرزشی هست. این کتاب هم چنین دربردارنده چیزی است که کم و زیادش پذیرفتنی است».^۴

در اسلام، قرآن یگانه منبع و مبنای فعالیت‌های تربیتی نیست؛ سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله نیز در میان است. گذشته از قرآن و سنت، تجربه‌های زندگی و دگرگونی روزگار نیز دو منبع مهم است

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. همان.

۳. منهج التربية عند الامام علی علیه السلام، ص ۳۷.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱.

که برای تکمیل فعالیت تربیتی باید با آن درست برخورد کرد؛ بنابراین، زندگی متعلم بر اساس رفتار او در دنیا و آنچه بر او می‌گذرد رقم می‌خورد: نیک باشد، نیک؛ و بد باشد، بد. امام علیه السلام درباره نقش دنیا در زندگی و تربیت انسان می‌فرماید: «دنیا سرای راستی است برای کسی که آن را راستگو پنداشت، و خانه تندرستی است برای آن که دنیا را شناخت و باور داشت، و خانه بی‌نیازی است برای کسی که از آن توشه برداشت، و خانه پند است برای آن که از آن پند گرفت. مسجد دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان اوست. جای فرود وحی و تجارت‌گاه دوستان خداست که در آن آموزش خدا را به کف آرند و سودشان بهشت او باشد. چه کسی دنیا را نکوهش می‌کند، حال آن‌که دنیا بانگ برداشته است که جداشدنی است و فریاد می‌کند که ماندنی نیست. گفته است که خود خواهد مرد و از مردمش کسی بر جای ماندنی نیست. دنیا با محنت خود، از محنت برای آن‌ها نمونه ساخت و با شادمانی خویش آنان را به شوق شادمانی واداشت. شب می‌کند با تندرستی و بامداد می‌کند با مصیبتی جانکاه، تا مشتاق گرداند و بترساند و بیم دهد و بازدارد. پس گروهی در بامداد پشیمانی، به او بد گویند و گروهی در رستاخیز او را ستایش کنند. به پادشان آورد و یادآور شوند. با آنان سخن گفت و گفته او را باور کردند و پندشان داد و آنان به گوش گرفتند»^۱.

امام علیه السلام می‌کوشد با بیان اهمیت عمل به آنچه آموخته‌ایم، بر لزوم پیوند ناگسستنی تربیت نظری با تربیت عملی تأکید ورزد. این خواست امام علیه السلام از آنچه از وی بازگفته‌اند، برمی‌آید: «دنیا سراسر نادانی است مگر جایگاه دانش، و دانش همه‌اش حجت است، مگر آن‌چه بدان عمل شود و عمل یکجا ریا باشد مگر آن‌چه از سر اخلاص افتد و اخلاص در معرض تباهی است تا بنده به فرجام خویش رسد»^۲. این موضوع در سخن دیگر امام علیه السلام صریح‌تر آمده است: «علم را با عمل همراه باید کرد و آن که آموخت به کار بندد، و علم عمل را می‌خواند، اگر پاسخ داد هیچ، وگرنه از او روی برتابد»^۳ و نیز سخن آن حضرت علیه السلام به «جابر بن عبدالله انصاری»: «ای جابر! دنیا به چهار چیز برپاست: دانایی که دانش خویش به کار بندد و نادانی که از آموختن پروا نکنند... اگر دانشور دانش خویش بر باد دهد، نادان به آموختن روی نکند»^۴.

خانواده، در شکل‌گیری ریشه‌های نخستین شخصیت، نقشی اساسی دارد، این امر، خانواده را چونان نخستین و مهم‌ترین عامل تربیتی، ساخته است؛ به گونه‌ای که میزان توجه به خانواده و نیز نقشی که برای آن در تربیت می‌شناسند، ملاک و معیاری شده است برای سنجش مکتب‌های تربیتی و مریبان و معاریف تربیت. از این جاست که درمی‌یابیم چرا اسلام این مایه بر تضمین پایه‌های استوار و مبانی پایدار برای خانواده پافشاری می‌کند. اسلام می‌خواهد خانواده عملاً

۱. همان، حکمت ۱۳۱.

۲. بخاراانوار، ج ۲، ص ۲۹.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۶۶.

۴. همان، حکمت ۳۷۲.

مهم‌ترین سرمشقی باشد که فرزندان بدان روی می‌کنند و پاکیزه‌ترین نمونه‌ای باشد که روشی پسندیده را پیش رو می‌نهد. خداوند از زبان بندگان صالح‌حش که این نکته را خوب می‌دانند و برای فعلیت آن می‌کوشند، می‌گوید: «و کسانی‌اند که می‌گویند: «پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان ما باشد و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان».^۱ بر این اساس، از نگاه اسلام، وجود سرمشق و نمونه برتر، برای تحقق خیر و صلاح، سرآمد قواعد تربیتی است.^۲ از آن چه گذشت، برمی‌آید که پدر، مسئول اصلی تربیت شایسته فرزندان است که می‌خواهد در آینده نور چشم و موجب سرافرازی او باشند. امام علی علیه السلام در این باره به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌گوید: «... تو را دیدم که پاره‌ای از منی، بلکه دانستم که تو خود منی؛ چنان که آسیبی به تو رسد به من رسیده و اگر مرگ به تو روی کند رشته زندگی مرا بریده است پس کار تو را چون کار خود شمردم...».^۳ فرزند پاره‌ای از پدر است بلکه خود پدر است که از وجود و هستی او خبر می‌دهد. پس بر پدر است که در بند تربیت او باشد و در تهذیب و کمال او بکوشد تا به او سربلند شود. امام علیه السلام می‌فرماید: «... چون به کار تو چونان پدری مهربان عنایت داشتم و بر ادب تو همت گماشتم. چنان دیدم که این عنایت در عنفوان جوانی‌ات به کار رود و در بهار زندگانی که تنی پاک داری و نهادی نالوده، و اینک نخست به تو کتاب خدا بیاموزم و تأویل آن را به تو یاد دهم...».^۴

کارکردهای تربیت

معانی و مفاهیمی که گذشت، روی هم رفته و به اجمال، مفهومی کلی از تربیت را در سخنان امام علی علیه السلام می‌رساند. این مفهوم کلی نیازمند بازشکافت و تفصیلی است که در زبان و ادبیات تربیت‌پژوهان، از آن به وظایف و کارکردهای تربیت یاد می‌شود. اینک می‌کوشیم از این دید به تربیت از نگاه امام بپردازیم:

۱. کارکرد ایمانی تربیت. به حکم جایگاهی که امام علیه السلام در نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و نیز در روند پیشرفت اسلام دارد و نیز به حکم ماهیت و طبیعت تربیت اسلامی، طبیعی است که کار نخست تربیت آن باشد که ایمان فرد مسلمان را تحکیم بخشد و ژرفا دهد و چنان پی‌ریزد که ایمان متربی به فهمی درست و عشقی عمیق معطوف و مسبوق باشد و در او چنان شور و حماسه‌ای بیافریند که در برابر دشواری‌ها فرونشکند و جهاد و مبارزه در راه رسالت اسلام را گوارا بداند و منافع شخصی و خواسته‌های خویش را پشت سر نهد و به پای اسلام قربان کند. چون چنین است، بر پدر و مادر واجب است در پرداختن به وظیفه تربیتی خود، احساس ایمانی کودک را، که فطری اوست بیوروند و گرایش سرشتی پرستش خداوند را از راه عبادت‌های تمرینی در او بیدار

۱. فرقان، ۷۴.

۲. القرشی، باقر شریف: النظام التربوی فی الاسلام، باقر شریف القرشی. بیروت، دار التعارف، ۱۹۷۹، ص ۸۳.

۳. همان.

۴. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

کنند و کودک را به پیروی از دستورهای خداوند و ایجاد پیوند با حضرت حق تشویق کنند.^۱

ایمان به پروردگار که خشت زیرین بقای دین است، در دو مرحله حاصل می‌آید: یکی عقلی که همان اثبات وجود خداوند است و دیگری که مهم‌تر از اولی است، ایمان به خداست. قرآن کریم برای اثبات وجود خداوند، از خرد بهره می‌گیرد و مردم را به تفکر در آفرینش و نظام دقیق حاکم بر هستی فرامی‌خواند. از این روش با تکیه بر برهان‌های علمی و عقلی به وجود آفریننده حکیم پی می‌بریم. اما ایمان به خدا، تنها با سیر عقلانی در آفاق و فهم نظری - مثلاً - قانون علیت به دست نمی‌آید، بلکه باید این برداشت علمی از هستی، بسیار متعالی شود و از خرد به جان درآید و در ژرفای روح آدمی خانه‌گزیند. در این حالت است که استدلال عقلانی خشک، به حالتی از شور و شوق به عشق الهی تبدیل می‌شود و سراسر ذرات وجود آدمی را تسخیر می‌کند.^۲

فداکاری‌های امام علیه السلام، دوشادوش شجاعت و شهادت او بود و پایداری و استقامت وی را اثبات می‌کرد. خود آن حضرت در این باره می‌گوید: «نه سستی کرده‌ام و نه گریخته‌ام».^۳ روشن است که هر کس بر ایمانی پایدار پرورش یابد و همه امورش را معطوف به قدرت بی‌انتهای خداوند بداند، هرگز نمی‌ترسد و موقعیت هر چه دشوار باشد، از آن نمی‌هراسد و تن نمی‌زند.

کوفه در دوران خلافت امام علیه السلام، شاهد موجی از ناآرامی و فتنه و آشوب بود. گاه خوارج بر آن می‌شدند که طرحی دراندازند و به جان امام علیه السلام سوء قصد کنند؛ با این حال امام علیه السلام در پایان شب، به نقطه‌ای آرام و دور از شهر می‌رفت و مناجات می‌کرد و «قبر» خدمت‌کار با وفای امام علیه السلام مسلح و به دور از چشم حضرت، در پی وی بود. در یکی از شب‌ها امام به پشت سر خویش نگرست، قبر را دید! پرسید: قبر! این جا چه می‌کنی؟ قبر گفت: یا امیرالمؤمنین! مردم را که می‌بینید و می‌شناسید؛ چون بر جان شما بیمناکم. از پی شما آمدم. امام فرمود: هیچ کس متعرض من نمی‌شود؛ مگر خدا خواهد! بازگردد. و او بازگشت.^۴

۲. کارکرد فرهنگی تربیت. تحلیل علمی و دقیق حقایق جامعه انسانی اثبات می‌کند که بی‌تردید ماندگاری و بسامانی جامعه بشر تابع مقوله‌هایی چون: معلومات و معارف و آداب و رسوم و نظم و نسق و دانش و هنر، چونان عناصر فرهنگی شهروندان آن جامعه است؛ از این روست که جوامع برای ماندگاری خود و استمرار نسل‌ها، می‌کوشند فرهنگ‌شان دوام یابد و برقرار باشد و این مهم دست نمی‌دهد مگر از راه فرآیند انتقال مؤلفه‌های فرهنگی از بزرگ‌ترها به کوچک‌ترها؛ و این همان کاری است که فرآیند تربیت به آن می‌پردازد و اصل و اساس جامعه و پایداری آن است.

۱. فلسفی، محمد تقی: *الطفل بين الوراثة والتربية*، ج ۲، ترجمه: فاضل الحسینی الميلانی، بیروت، مؤسسه

الاعلمی، ۱۹۶۹، ص ۱۵۴.

۲. همان، ص ۱۶۳.

۳. همان، ص ۱۸۲.

۴. بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۲۲۰.

کسی که سخنان امام علی علیه السلام را مطالعه کند، می‌تواند دریابد که آن امام همام تا چه مایه به نقش مربی در انتقال تجربه‌ها و آموزه‌ها و فرهنگ پیشینیان به نسل‌های تازه توجه دارد؛ البته نه برای آن‌که آن‌ها را چنان که هست بی‌کم و کاست یادگیرند و به خاطر بسپارند؛ بلکه برای آن‌که از میان آن‌ها، آن‌چه را در سلامت مسیر و عمق فهم و گسترش آگاهی آن‌ها دخیل می‌افتد، جداکنند و برگزینند. امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌گوید: «... فرزندم! هر چند من به اندازه همه کسانی که پیش از من بوده‌اند، نزیسته‌ام، اما در کارهای آن‌ها نگرسته‌ام و در سرگذشت‌های آن‌ها کاویده‌ام و در آن‌چه از آنان مانده پوییده‌ام، چونان که گویی یکی از آنان گشته‌ام بلکه با آگاهی که از کارهای آن‌ها به دست آورده‌ام پنداری چنان است که با نخستین تا پسین‌شان به سر برده‌ام؛ سپس از آن‌ها روشن را از تاریک بازشناخته‌ام و برای تو از هر چیز زبده آن را برگزیده‌ام و شایسته آن را برایت جسته‌ام و آن را که شناخته نبود از دسترس تو دور داشته‌ام و چون به کار تو مانند پدری مهربان عنایت ورزیده‌ام و بر ادب کردنت همت گماشته‌ام، چنان دیده‌ام که این عنایت در عنفوان جوانی تو به کار رود و در بهار زندگانی که تنی پاک داری و نهادی نیالوده...»^۱

امام علیه السلام درباره روش و فلسفه نگرش به میراث فرهنگی، کلام برجسته‌ای دارد.^۲ آن حضرت برای طبیعت و ماهیت حرکت انسان و نیز ماهیت زندگی او در زمین، بر دو عامل ثابت انگشت نهاده است:^۳

الف. عامل تحول و دگرگونی در زندگی

زندگی، سراسر جنبش و کنش و واکنش نیروهای درگیر است، بنابراین هرچه در جهان ماده است از درون و بیرون متکامل می‌شود و یا درگیر و در جنگ و جدال است و از آن‌جاکه زندگی، مجموعه اینهاست، پیوسته در حال شدن است و به یک حال نمی‌ماند و بر یک منوال ثابت نیست؛

ب. عامل زمان

تأثیر زمان بر اشیا و زمان‌ها بر اهل بینش آشکار است. زمان، زندگی را آهسته و پیوسته از میان می‌برد و به دیگر سخن، به محض آغاز زندگی در چیزی، بلکه به محض پدید آمدن چیزی، چه جاندار و چه غیر جاندار، از میان رفتن آن و تباهی و زوالش نیز آغاز می‌شود. زندگی در زمان زاده می‌شود؛ اما، زمان پیوسته آن را نابود می‌کند.

این دو عامل، دگرگونی و زمان، ویژه جهان انسان نیستند؛ بلکه در همه چیز مؤثر می‌افتند و همه چیز را دگرگون می‌کنند. در این میان، انسان نسبت به این دو عامل، با دیگر پدیده‌ها فرق دارد؛ چراکه، انسان خردورز است و ادراک دارد و می‌تواند چهره یا وجه دردناک این دو عامل را

۲. حرکت‌التاریخ عند الامام علی علیه السلام، صص ۴۰-۴۲.

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۳۱.

۳. همان، ص ۴۳.

دریابد؛ و همین آگاهی انسان به این دو عامل و تأثیر آن‌ها بر زندگی و پدیده‌ها، او را برای رویارویی با زندگی و لذت‌های گذرای آن توانا می‌کند.^۱

۳. کارکرد اخلاقی تربیت. از آن جا که نابهنجاریهای اخلاقی هر ملت، ناپودی زودرس آن ملت را تداعی می‌کند، اسلام در اصلاح و بسامانی اخلاق، آن مایه کوشیده است که در خیال نمی‌گنجد. اسلام چنان قانونی استوار آورده است که هیچ قانون بشری به هیچ‌روی، رویارویی با آن را بر نمی‌تابد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «انما بهشت لاتتم مکارم الاخلاق؛ برای تکمیل نیکی‌های اخلاقی مبعوث شدم». ^۲ واژه «انما» در این حدیث، بر حصر دلالت دارد و می‌رساند که فلسفه ارسال رسولان و از جمله پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله، تنها تکمیل نیکی‌های اخلاقی و رساندن انسان به بالاترین حد ممکن در کمالات اخلاقی است، تا از این راه، آدمی پاک و پاکیزه و آزاد از این دنیا بگذرد و با کسانی محشور شود که: ^۳ «... خدا ایشان را گرامی داشته؛ یعنی، با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگان؛ و آنان چه نیکو دوستانند».^۴

انسان، هم چنان که می‌کوشد نهاده‌های فکری خود را زنده دارد و حقایق علمی را دریابد و روز به روز پیشرفت تازه‌ای بکند و هر روزش به از دیروز باشد، لازم است برای تزکیه روح و پاکی آن با فضایل نیز تلاش کند. امام علیه السلام در این باره می‌گوید: «اگر به امید بهشت نیستیم و از آتش نمی‌هراسیم و در بند ثواب و عقاب نمی‌مانیم، باری شایسته است در پی مکارم اخلاقی برآییم؛ چه، اینها به راه رستگاری هدایت می‌کند».^۵ بخش مهمی از سعادت جامعه باز بسته به فضایل اخلاقی است؛ چنان که بهره برجسته‌ای از نگون‌بختی جامعه و تباهی آن نیز پیوندی استوار با انحطاط اخلاقی دارد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «چه بسا بزرگی که اخلاقش او را خوار کرد و چه بسا بی‌مقداری که اخلاقش وی را بزرگ داشت».^۶

بر این اساس است که پیروان و یاران امام علیه السلام به تربیت اخلاقی اهتمام بلیغ داشته‌اند و حتی به فراگیران توصیه کرده‌اند: معلمی که دست به آموزش می‌برد باید به کمالات اخلاقی آراسته باشد. «عیثانی» در این باره می‌گوید: «برادر! از بالاترین سعادت‌ها آن است که معلمی رشد یافته و آشنا با حقایق امور و مؤمن به روز رستاخیز و آگاه به هنجارهای دین و بینا به امور آخرت و دانا به احوال معاد، ارشاد و تربیت تو را گردن نهد؛ و از شوم‌ترین نامبارکی‌ها آن است که معلم تو ویژگی‌هایی ضد آن‌چه گفتیم داشته باشد. بدان که معلم و استاد، پدر روحانی تو و سبب رشد روح و عامل زندگانی آن است؛ هم چنان که پدرت صورت تنی به تو داده، معلم صورت روحانی

۱. همان، ص ۴۴. ۲. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۰.

۳. امین، احمد: التکامل فی الاسلام، ج ۱، بیروت، دارالمعرفة، د.ت، ص ۱۳۵.

۴. نساء، ۶۹. ۵. الطفل بین الوراثة والتربية، ج ۱، ص ۲۲۷.

۶. همان.

تو را رقم می‌زند؛ چه معلم روحت را با علم تغذیه می‌کند و آن را به معارف می‌آراید و راه آخرت و جاودانگی در نعمت و لذت و شادی همیشگی و آسایش سرمدی را بدو می‌نماید... برادر! بدان که از دیگر مؤلفه‌های نیکبختی، وجود معلمی است که باهوش و خوش‌خو و روشن‌ذهن و نیک‌سرشت و دانش‌دوست و بیزار از ریاست و قانع و توکل‌پیشه باشد؛ شکم‌بارگی نکند و تعصب نورزد و خیانت نکند و دانشش را از دانشمندی نیک از نسل امامان معصوم گرفته باشد.^۱

۴. کارکرد عقلی تربیت، خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در روزگاری مبعوث داشت که دین مجموعه‌ای از آداب و سنن بود که نه بر برهانی تکیه داشت و نه بر دینی مستند بود. عقل از اندیشه و ژرف‌کاوی و تدبیر و پرسش و اعتراض، برکنار شده بود. روزگاری که دیگران در شرق و غرب عالم شعار می‌دادند: «چراغ خرد خاموش کن و با چشم بسته بپذیر».^۲

اسلام آمد و به بلندی فریاد کرد: دین همان خرد است و هر که را خرد نباشد دین نیست. اسلام از تقلید کورکورانه بازداشت و پذیرش چیزی را بی‌برهان و دلیل ناپسند شمرد و گفت: «چون به آنان گفته شود از آن چه خدا نازل کرده است، پیروی کنید؛ می‌گویند نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هر چند پدران‌شان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه درست نمی‌رفته‌اند»؛^۳ نیز در قرآن آمده است: «و چون به آنان گفته شود به سوی آن چه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیاید؛ می‌گویند: آن چه پدران خود را بر آن یافته‌ایم، ما را بس است؛ هر چند پدران‌شان چیزی نمی‌دانستند و هدایت نیافته بودند».^۴

هدف اسلام از این امر، پرورش عقل استدلال‌گر و برهان‌مآب در انسان است. از منظر اسلام، برای آفرینش اندیشه آزاد باید در انسان چنان عقل استدلال‌گری آفرید که هیچ اندیشه‌ای را بی‌کاوش نپذیرد و بی‌برهان به هیچ باوری تن ندهد؛ و این همه برای آن است که چنین عقل دراکتی، پشتوانه آزادی فکر و اندیشه باشد و آدمی را از ناتوانی در آزاداندیشی به واسطه تن دادن به تقلید و تعصب و تکیه بر خرافات، بازدارد. این امر به واقع بخشی از مبارزه اسلام برای رهایی انسان از درون است. اسلام هم چنان که اراده آدمی را از بردگی شهوت‌ها رهایی می‌دهد، بند تقلید از عقل آدمی نیز می‌گشاید و انسان به یمن این و آن در تفکر و اراده به آزادی می‌رسد.^۵

عقل از راه تربیت درست، رشد می‌کند و اندک‌اندک به کمال می‌رسد. بنابراین اسلام خردورزی و به‌کارگیری عقل و تدبیر در طبیعت و سیر عقلانی آفاق را، بزرگ‌ترین عبادت می‌داند. در این باره روایاتی هم به ما رسیده است. از آن‌هاست گفته امام علی علیه السلام: «... فرزندانم

۱. العینانی، السید مرتضی: آداب النفس، ج ۲، ج ۲، طهران، المكتبة المرتضویة، ۱۳۸۰، ص ۱۴۶-۱۴۷.

۲. التکامل فی الاسلام، ج ۱، ص ۴۳.

۳. بقره، ۱۷۰.

۴. مائده، ۱۰۴.

۵. الصدر، محمد باقر: المدرسة الاسلامیة، بیروت، دارالزهراء، ۱۹۸۵، ص ۱۲۶.

هیچ فقری چون نادانی نیست، و هیچ نبودی دشوارتر از بی‌خردی نیست، و هیچ عبادتی چونان تفکر در آفرینش خداوند سبحان نیست... فرزندم! خرد دوست مرد است... و بر خردمند است که در امور خود اندیشه کند...^۱ نیز از آن حضرت نقل شده است که: «هیچ دارایی چونان خرد نباشد، و هیچ مسکنتی چونان نادانی نباشد، و هیچ ارثی چونان ادب نباشد...»^۲ امام علی (ع) در جایی دیگر گفته است: «هیچ دانشی چونان تفکر نیست، و هیچ شرافتی چونان علم نیست»^۳.

از آن جا که تفکر نقش اصلی را در زندگی اجتماعی بازی می‌کند و نوع تفکر، چگونگی زندگی اجتماعی و چارچوب فلسفی آن را رقم می‌زند، می‌تواند فضایی سالم و سازگار برای رشد صحیح فراهم کند؛^۴ امام علی (ع) می‌گوید: «عقل ولادت است، و علم پرخورداری است، و همنشینی با دانشمندان افزایش است».^۵ نیز از آن حضرت است که: «هر که با نادان نشیند، خردش کاستی گیرد».^۶ از امام صادق (ع) چنین رسیده است: «بسیار پرداختن به دانش، خرد را گشایش دهد».^۷

زمینه‌های تربیت

شاید در ضمن آشنایی با مفهوم و معنای تربیت و نیز همراه با جستجو در کارکردهای تربیت، آن گونه که از گفتار امام علی (ع) برمی‌آید، بتوانیم دامنه‌ها و زمینه‌های تربیت را که مری و تربیت‌پژوه باید درنوردد، شناسایی کنیم؛ مثلاً اگر در نگاه امام (ع)، در تربیت اسلامی، کارکرد ایمانی تربیت، آن مایه که گذشت اهمیت دارد، طبیعی است که کندوکاو در قرآن و سنت، نخستین زمینه اساسی فعالیت در حوزه تربیت اسلامی به شمار رود. این امر درباره کارکرد فرهنگی تربیت نیز صادق است؛ چه، لازمه آن، کاوش به تاریخ و تمدن و جامعه و انسان‌شناسی و جغرافیا و هنر و ادبیات است. وضع کارکرد اخلاقی تربیت نیز جز این نمی‌تواند باشد؛ زیرا در این حوزه هم گذشته از تمرین عملی، ناگزیر از بازشکافت و بررسی مسایل اجتماعی و فلسفی و دینی و رفتار عملی و نیز بازشناخت عبادت‌های شرعی هستیم. درباره کارکرد عقلی تربیت، باید گفت: گرچه چونان روش، در زمینه‌ها و حوزه‌های گوناگون یادشده می‌گنجد؛ اما، می‌تواند در ضمن تحقیقات فلسفی و روان‌شناختی و منطقی و روش‌شناختی و ریاضی نیز صورت بندد. بنابراین، میان کارکردهای گوناگون تربیت با زمینه‌های پرشمار آن پیوندی تنگاتنگ و استوار حاکم است. با این حال، می‌توان به حوزه‌ها و زمینه‌های دیگری هم پرداخت تا به تکمیل و شرح و تعریف آن چه گذشت بینجامد؛ از آن هاست:

۱. الطفل بین الوراثة والتربية، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲. همان، ۱/۹۵.

۳. همان، ۱/۱۷۹.

۴. اسماعیل علی، سعید: العلاقة بین التربية والفلسفة من منظور الاعتزال، (دراسات فلسفیه) تصدیق: ابراهیم مذکور.

القاهرة، داراللقافة، ۱۹۷۶، ص ۱۱۴.

۵. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۲۴.

۶. همان، ص ۱۵۹.

۷. همان، ص ۱۶۰.

۱. کاوش‌های فلسفی

از عنایت امام علی علیه السلام، به پاره‌ای از موضوعات و مقولات، می‌توان بر ضرورت و لزوم بحث‌های فلسفی از نگاه ایشان استدلال کرد. «ابوزهره» می‌گوید: سخن درباره قضا و قدر در روزگار امام علی علیه السلام بالا گرفت و ایشان شبهات را در این باره پاسخ داد و پرده از حقیقت مطلب برگرفت و متحیران این وادی را رهایی داد.^۱ «ابوزهره» تنها کسی نیست که به این نکته پرداخته است؛ «محمود حبیب‌الله» هم با او هم عقیده است و تأکید می‌کند که بحث قضا و قدر، تنها در دوران خلیفه چهارم امام علی علیه السلام، بازشکافته شد. پاسخ امام علیه السلام به این مسئله، یعنی آزادی اراده در انسان، تأکیدی بود بر اختیار در انسان.^۲ «سید امیر علی» نیز می‌گوید: نخستین کسی که از آزادی انسان در رفتار سخن گفت، رسول‌الله صلی الله علیه و آله بود. سپس علی بن ابی‌طالب ما را با نگرش درست اسلامی درباره آزادی انسان آشنا کرد.^۳ «حبیب‌الله» در ادامه می‌افزاید: معتقدان به «عدل» و «توحید» چه از معتزله و چه از کسانی که در سیاست و ریاست رویکرد علوی دارند، سخنان و دیدگاه‌های فراوانی از امام علی علیه السلام بازگفته‌اند که می‌رساند امام در این مبارزه فکری شرکت فعال داشته است و جانب آزادی اراده در انسان را می‌گرفته است.^۴

از دیگر مسایل فلسفی که نشان‌دهنده رویکردهای فلسفی امام است، صفات ذات خداوند و وحدانیت اوست. امام علی علیه السلام در سخنانی جاندار، هرگونه شائبه تشبیه را در خداوند انکار می‌کند.^۵

۲. بررسی‌های لغوی - ادبی

پیش از همه این بررسی‌ها، علم نحو است که بر اساس روایات پرشماری، «ابوالاسود دوئلی» پایه‌گذار آن بوده است. در کنار این روایات، روایات دیگری هست که می‌رساند «ابوالاسود» مقدمات و بذر نخستین این امر را از امام علی علیه السلام فراگرفته است. «ابن‌انباری» در این باره می‌گوید: «بدان نخستین کسی که دانش صرف و نحو عرب را پی‌نهاد و قواعد آن را وضع کرد و حد و مرزش را معلوم داشت، امیرالمؤمنین علی بود. و ابوالاسود از او آموخت.» «قفطی» نیز همین نظر را دارد و اشاره می‌کند که همه اهل روایت برآنند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام نخستین واضع علم نحو است. وی در ادامه درباره «ابوالاسود» نقل می‌کند که: «به خدمت امام می‌رسد،

۱. ابوزهره، محمد: الامام الصادق، القاهرة، دارالفکر العربی، د.ت. ص ۱۴۱.

۲. «موقف الاسلام من المعرفة»: الثقافة الاسلامية والحياة المعاصرة. محمود حبیب‌الله، محمد خلف‌الله، القاهرة، النهضة المصرية، ۱۹۶۲، ص ۳۶.

۳. السید امیر علی: روح الاسلام، ج ۲، ترجمه: محمود امین‌الشریف، القاهرة، المطبعة النموذجية، ۱۹۶۳، ص ۲۹۷.

۴. عماره، محمد: المعتزلة ومشكلة الحرية الانسانية. بیروت، المؤسسة العربية، ۱۹۷۲، ص ۲۰.

۵. القزوينی، علاء‌الدین سید امیر محمد: الشيعة الامامية ونشأة العلوم الاسلامية، القاهرة، دارالنهضة العربية، ۱۹۸۶، ص ۳۵.

امام را در اندیشه می‌یابد، می‌پرسد در اندیشه چیست؟ امام پاسخ می‌دهد: نادرستی در اعراب شنیده است و می‌خواهد نوشته‌ای درباره صرف و نحو بنگارد. «ابوالاسود» عرض می‌کند: اگر امام چنین کند زبان عرب در میان مسلمانان ماندگار می‌ماند. پس از چند روز، امام نزد «ابوالاسود» می‌آید و نوشته‌ای به او می‌دهد که در آن چنین آمده بود: بسم الله الرحمن الرحيم. سخن یا اسم است، یا فعل است، یا حرف...»^۱

۳. پژوهش‌های قرآنی

تفسیر در رأس این پژوهش‌ها است؛ زیرا از روایات برمی‌آید که امام علی علیه السلام با گروهی دیگر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله مثل: ابن عباس و عبدالله مسعود و ابی‌بن کعب، به تفسیر اهتمام تام داشته‌اند؛ چنان‌که، برخی از اهل نظر آن‌ها را پایه‌گذاران علم تفسیر در اسلام شمرده‌اند.^۲ از امام علی علیه السلام روایت شده است که به مردم می‌فرمود: «از من پرسید، به خدا سوگند اگر از آن‌چه تا رستاخیز خواهد آمد، پرسید پاسخ می‌گویم. از کتاب خدا از من پرسید، به خداوند سوگند هیچ آیتی در قرآن نیست مگر آن که می‌دائم شب فرود آمده یا روز، در دشت فرود آمده یا در کوه...»^۳

۴. مطالعات تاریخی

پیش از این، از توجه آشکار امام علی علیه السلام به کندوکاو آگاهانه و گسترده در تاریخ سخن رفت. حقیقت آن است که عرب‌های جاهلی، به آگاهی و دانش تاریخ به معنای رایج آن نزد ملت‌های پیشین که دارای فرهنگ مدون بودند و نهادهای سیاسی و اداری استوار و ریشه‌داری داشته‌اند، نیاز داشتند؛ اما از آن بی‌بهره بودند؛ چه رسد به معنای امروزی آگاهی و بینش تاریخی؛^۴ اما، این حالت پس از ظهور اسلام دگرگون شد؛ چراکه قرآن کریم و سنت شریف نبوی رفته‌رفته از پیشینه عرب در اعماق تاریخ برده برگرفت و به آرامی آگاهی و شناخت مسلمانان را به اعماق تاریخ، از راه بازگفت سرگذشت ملت‌های پیشین و رسولان آن‌ها و موضع آنان در برابر پیامبران - به اعتبار رسالتشان - و نیز شکوفایی و لغزش و فروپاشی آن‌ها، پرورش داد.

تاریخ، کاری تربیتی - اخلاقی دارد و آن افزایش مستمر آگاهی انسان است. البته، مراد از این سخن آن نیست که تاریخ، تنها درس اخلاق شود؛ چه، بی‌تردید نقد و بررسی هم از هدف‌های تاریخ است؛ با این حال، وظیفه اصلی و نهایی تاریخ - چنان‌که بارها بر آن تأکید شده است - تربیتی - اخلاقی است.^۵ ماهیت و ویژگی‌های این کارکرد تربیتی - اخلاقی، برگرفته از طبیعت برنامه و روشی است که امت برای آگاهی و خودسازی می‌پیماید، تا بتواند در محیط بومی خود

۱. همان، ص ۶۶.

۲. حسن، ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام السياسي، القاهرة، النهضة المصرية، ۱۹۴۸، ص ۱۱۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

۴. حركة التاريخ عند الامام على، ص ۸۳.

۵. همان، ص ۸۶.

و یا در سطح جهان به آن وظیفه پردازد. بنابراین می‌بینیم هر ملتی روش فکری خاصی دارد که از ویژگی‌های شخصیتی آن است و تاریخ جان‌مایه این روش برگزیده است.

از این منظر و بر این اساس است که امام علی علیه السلام در ارشادهای فکری و اندرزها و آموزش‌ها و هدایت‌های سیاسی‌اش، به تاریخ توجه دارد و از مسلمانان می‌خواهد بر این اساس به تاریخ روی کنند و برخوردشان با تاریخ از این منظر باشد که تاریخ در خدمت اخلاق و مکتب است.

۵. ریاضیات و علوم

از امام علی علیه السلام نقل شده است که: «رسول‌الله صلی الله علیه و آله هزار باب از دانش به من آموخت، که هر باب آن هزار باب دیگر بر من گشود». به راستی تنها کسی به این گونه آموزش دست می‌یابد که به تزکیه و تطهیر نفس پرداخته باشد؛ تنها، کسی چگونگی دریافت هزار باب از هر باب علم را می‌آموزد که اطمینان داشته باشد دانش نوری است که خداوند بر دل هر کسی بخواهد تا بد و شرط آن پاکی جان از پلیدی و آلودگی است؛ و این چه مایه دشوار است و جز گروهی اندک، توان آن را دارند.^۱ در قرآن می‌خوانیم: «... و هر کس خدا به او نوری نداده باشد، او را هیچ نوری نخواهد بود».^۲

برخی از پژوهندگان، از باب نمونه به شماری از مسایل اشاره کرده‌اند تا نشان دهند که امام علیه السلام چگونه می‌توانسته است مسایل ریاضی را که به او عرضه می‌شده، از روش‌های نامتعارف و ویژه‌ای که گاه به روش‌های ریاضی دانان نمی‌ماند، حل کند و به پاسخ درست برسد. این نوشته، گنجایش نقل هم این مثال‌ها را ندارد و تنها به ذکر یک نمونه از آن‌ها بسنده می‌شود.^۳

دو مرد بود (آ، ب). یکی از آن‌ها (آ) پنج گرده نان داشت و دیگری (ب) سه گرده، نفر سومی می‌آید و با آن‌ها از نان‌ها می‌خورد. سرانجام چیزی نمی‌ماند و او هشت سکه به آن‌ها می‌دهد. (آ) به (ب) می‌گوید سه سکه بردار و پنج سکه به من بده. (ب) می‌گوید: نه من جز به عدالت و اجرای حق تن نمی‌دهم، چهارسکه از تو و چهارسکه هم از من. (آ) در جواب می‌گوید: پنج گرده نان از من بود و سه گرده از تو؛ حال چگونه نیمی از سکه‌ها از تو و نیمی از من؟ (ب) در پاسخ می‌گوید: برای داوری نزد علی برویم.

به خدمت امام علیه السلام می‌رسند و ماجرا را باز می‌گویند. امام علیه السلام به مرد (ب) که سه گروه نان داشت می‌گوید: به آن‌چه دوستت می‌دهد بسنده کن و سه سکه را بپذیر. (ب) می‌گوید: نه به خدا! جز به اجرای حق خشنود نمی‌شوم. امام علیه السلام می‌گوید: با اجرای حق، هفت سکه از آن رفیقت می‌شود و برای تو جز سکه‌ای نمی‌ماند. (ب) می‌گوید: پناه بر خدا! یا امیرالمؤمنین! او (آ) سه سکه به من داد نپذیرفتم و شما هم گوشزد کردید همان شمار را بپذیرم و خشنود باشم،

حال می‌فرمایید: اگر اجرای حق را می‌خواهم جز یک سکه به من نمی‌رسد؟ امام علیه السلام برای حل این مسئله، چونان ریاضی‌دانان در فکر فرو نرفت، بلکه بالبداهه و با روشی نامتعارف مسئله را حل کرد و البته می‌توان با روش‌های شناخته شده ریاضی، درستی پاسخ امام علیه السلام را اثبات کرد.^۱

از امام علیه السلام بازگو شده است که: «در تجربه و آزمون دانش تازه نهفته است». ^۲ امام علیه السلام با این سخن، نظرها را به ارزش روش‌های تجربی در کاوش و جستجوی علمی، جلب می‌کند. هم چنین نقل است از آن حضرت، از وزن فیلی پرسیدند. امام برای پاسخ، مفهومی برگرفته از قانون شناوری اجسام بر آب در فیزیک را در مورد فیل پیاده کرد. نیز از سنگینی قیدی در پای کسی از امام علیه السلام پرسیدند. امام علیه السلام بی‌آن‌که قید را از پای او بازکند، وزنش را معلوم داشت.^۳

۶. بررسی‌های ادبی

از نگاه «عباس محمود عقاد»، امام علیه السلام، شعر می‌سرود، آن را خوب بازمی‌شکافت و نقد می‌کرد. نقد امام علیه السلام بر شعرا، عالمانه و از روی بصیرت بود. امام علیه السلام گونه‌های سخن را می‌شناخت و از انواع گوناگون ملاک و معیار برای نقد و مقایسه و گزینش شعر برتر آگاه بود. از نشانه‌های آگاهی امام علیه السلام در انواع و وجوه چندگانه مقایسه میان شاعران، آن است که از آن حضرت پرسیدند، ملک الشعرا کیست؟ فرمود: «شاعران در یک راه و در پی هدفی یگانه

۱. همان، ص ۴۱۸. برای حل این مسئله از قاعده ریاضی تسهیم به نسبت استفاده می‌شود. در مجموع ۸ قرص نان در اختیار است، ۵ قرص از الف و ۳ قرص از ب، نفر سوم در خوردن نان با الف و ب شریک می‌شود؛ یعنی، با فرض مساوی بودن خوراک هر یک معادل $\frac{1}{3}$ از کل نان را خورده‌اند. حال برای تعیین مقدار نانی که نفر سوم از الف و ب خورده باید $\frac{1}{3}$ را از تعداد نان هر یک از الف و ب کم کرد؛ پس خواهیم داشت:

مقدار نانی که نفر سوم از الف خورده است $\frac{5}{3} - \frac{1}{3} = \frac{4}{3}$ - ۵

مقدار نانی که نفر سوم از ب خورده است $\frac{3}{3} - \frac{1}{3} = \frac{2}{3}$ - ۳

حال نفر سوم بابت نان خورده شده ۸ سکه می‌پردازد، بنابر قاعده تسهیم به نسبت داریم: (X سکه از آن الف و Y سکه از آن ب)، بنابراین:

$$X + Y = 8 \Rightarrow X = 8 - Y$$

$$\frac{X}{Y} = \frac{\frac{4}{3}}{\frac{2}{3}} = 2 \Rightarrow \frac{X}{Y} = \frac{2}{1} \Rightarrow \frac{8-Y}{Y} = \frac{2}{1} \Rightarrow 8-Y = 2Y \Rightarrow 8 = 3Y \Rightarrow Y = \frac{8}{3}$$

یک سکه به ب می‌رسد. حال یک سکه را از کل سکه‌ها کم می‌کنیم، $8 - \frac{8}{3} = \frac{16}{3}$ ، مقدار سکه الف به دست می‌آید. به همین روش می‌توان سهم الف را مستقیماً محاسبه کرد. نیز می‌توان نخست سهم الف را به دست آورد و با کسر آن از هشت سکه سهم ب را معلوم داشت.

۲. الحرائی، ابن‌شعیه: تحف العقول عن آل الرسول، صححه و علق علیه: علی اکبر الفغاری، ط ۵، قم، مؤسسة النشر

نناخته‌اند تا در فرجام، روشن شود کدام یک گوی سبقت رفته است؛ اما، اگر از داوری گریزی نباشد، پادشاه گم‌راهان [امرؤ القیس] برتر است.^۱ «عقاد» معتقد است کار امام (علیه السلام)، نخستین تقسیم‌بندی در معیارهای شعر بر اساس مکتب‌ها و هدف‌های شعر در میان عرب است؛ چرا که پیش از این، معیار برای مقایسه شعرها، اشباه و امثال و ملاک برتری شعرها، تنها «تغلیب» بوده است. در گذر عصرها، کلمات قصار و حکمت‌آمیز - چه در فرهنگ ملت‌ها، به طور عام و چه در فرهنگ اسلامی به طور خاص - به نام امام علی (علیه السلام) ثبت شده است. کلمات قصاری که از آن حضرت بازمانده است، در میان امثال و حکم، بهترین است. رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «دانشمندان امت من، چونان پیامبران بنی اسرائیل‌اند».^۲ اگر کلمات حکمت‌آمیز امام علی (علیه السلام) را با کلمات قصار و حکمی رسولان مقایسه کنیم، معلوم خواهد شد که این سخن نبوی راست‌ترین گفته درباره کلمات قصار امام علی (علیه السلام) است. کلمات حکمت‌آمیز امام (علیه السلام) به امثال و حکم بنام‌ترین پیامبران در مثل سائر، یعنی حضرت سلیمان بن داود، تن می‌زند و حتی از حیث نوآوری در تعبیر و بهره‌مندی از رویکرد زیباشناختی از آن‌ها برتر است. مثلاً امام فرموده است: «من يعط باليد القصيرة يعط باليد الطويلة؛ هر که با دست کوتاه بخشد او را با دست دراز بخشند»؛^۳ «نفس المرء خطاه الى اجله؛ آدمی چون دمی برآرد گامی فراسوی مرگ بردارد»؛^۴ «المرء مضبوذ تحت لسانه؛ تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد» و^۵ «الحلم عشيرة؛ بردباری [چونان] قبیله است».^۶

۷. پژوهش‌های تربیتی و روان‌شناختی

اگر نه همه، بیش‌تر آن‌چه در موضوعات گوناگون از امام علی (علیه السلام) به ما رسیده است، دارای دلالت‌ها و مفاهیم تربیتی و روان‌شناختی است که در مجموع سرمشق و نمونه‌ای پرشکوه است که بر اهمیت و بایستی پژوهش‌های تربیتی و روان‌شناختی تأکید می‌کند. اگر بخواهیم در این باره حق مطلب را به‌جا آوریم، سخن به درازا می‌کشد؛ بنابراین به اشارتی بر رویکرد متوازن امام علی (علیه السلام) بر دنیا و آخرت بسنده می‌کنیم.

امام (علیه السلام)، از ما نمی‌خواهد از دنیا بگسلیم و خوشی‌های آن را بر خود حرام کنیم و خواست‌ها و غرایزمان را یکسر به بند بکشیم. ره‌ایش از راه محرومیت، کاری بزرگ و ارجمند است؛ اما بیش‌تر مردم توانایی این کار را ندارند و آن را تاب نمی‌آورند. امام (علیه السلام) در یکی از سخنان نورانی و گرانباشته، مقرر می‌دارد هر گونه تلاشی برای جدایی انسان از واقعیت‌های وجودیش، سترون شود. نباید واقعیت‌های جسمی و غریزی و گرایشی انسان و نیز واقعیت نیازها و خواست‌های

۱. برای آگاهی بیش‌تر از این گفتگو، ر.ک: شرح نهج البلاغة ابن‌ابی‌الحدیث، ۲۰/۱۵۳-۱۵۵.

۲. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲. ۳. نهج‌البلاغه، حکمت ۲۳۲.

۴. همان، حکمت ۷۴. ۵. همان، حکمت ۱۴۸.

۶. همان، حکمت ۴۱۸.

آدمی در زندگی و واقعیت‌های کیان اجتماعی انسان را نادیده گرفت؛^۱ از این روست که امام علیه السلام می‌خواهد هر گونه کوششی که به پرهیز از غریزه و گرایش‌ها و نیازهای زندگی انسان بخواند و به جدایی او از واقعیت‌های یادشده بینجامد، سرکوب شود؛ زیرا همه این غرایز و گرایش‌ها از نهاده‌های سرشتی انسان است و آدمی بر نمی‌تابد از آن‌ها یکجا بریده شود، مگر آن‌که استحاله و از آدمی برون شود. امام علی علیه السلام در این باره چه لطیف و طرفه گفته است: «مردم فرزندان دنیابند و کسی را به مهر مادر خویش سرزنش نمی‌کنند».^۲ این گفته امام کنایه است از آن که گرایش انسان به برآوردن نیازهای روحی و شهواتش سرشتی اوست؛ بنابراین بهره‌ای از هستی او به شمار می‌رود و جزوی از تار و پود بافت وجود انسانی اوست. بنابراین آدمی آن را دوست دارد و به آن روی می‌کند و از آن بهره‌مند می‌شود و برای این کار سزاوار هیچ سرزنشی نیست؛ زیرا، هنگامی که انسان به این امور می‌پردازد، به واقع در پی پاسخ به فراخوان سروشی است که پافشاری می‌کند و نمی‌پذیرد که فریادش نادیده گرفته شود.^۳

چنان که در آغاز این بحث گفتیم، اینها نمونه‌ها و مثال‌هایی است از بسیار که از راه آن‌ها می‌توان بر اهمیت و بایستی کندوکاو و پژوهش و تعلیم و تعلم در این حوزه‌ها پی برد.

۳. آثار و نقش تربیتی امام علی علیه السلام در فرهنگ و تمدن اسلامی

باید اقرار کرد که عنوان این بخش از مقاله، بسیار فراتر از محتوای کل مقاله است و به راستی پژوهش به اندازه درباره آن، کاری است بس دشوار که عزم گروهی و فرصت بسیار می‌خواهد؛ و البته حاصل پژوهش هم چندین برابر این مقاله خواهد شد. اما در چند جا، نکته‌ای روشن‌شناختی را یادآور شده‌ایم و آن این است که نباید همیشه در پی پژوهشی تام و تمام از موضوعاتی باشیم که به آن‌ها می‌پردازیم. باید بیش از آن که به پاسخ و حل قطعی مسایل بیندیشیم، در پی طرح نفس مسئله برآیم، که اگر در کارمان به این هدف برسیم، جای خرسندی است؛ چرا که امید می‌رود دیگران برای شرح و بازشکافت آن‌چه ما در پژوهشمان مطرح کردیم، گامی بدارند.

نخست. تشیع. معنای اصلی و لغوی شیعه، یاران و پیروان است؛ اما، امروزه این واژه نام خاص شده است برای دوستان علی علیه السلام و اهل بیت او؛ چنان که اگر گفته شود فلان کس از شیعیان است، معلوم می‌شود وی شیعه علی علیه السلام است. واژه شیعه دوبار در قرآن به معنای اصلی و لغوی آن به کار رفته است، یکی در سوره قصص و درباره یاران حضرت موسی: «... هذا من شیعة و هذا من عدوه...»؛ یکی از پیروان او بود و دیگر از دشمنانش...»^۴ و دیگری در سوره

۱. الکاظمی القزوینی، السید امیر محمد: الشیعة فی عقائدهم واحکامهم، بیروت، دار الزهراء، ۱۹۷۷. ص ۱۷.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۰۳. ۳. الشیعة فی عقائدهم واحکامهم، ص ۲۳.

۴. قصص، ۱۵.

صافات و درباره پیروی حضرت ابراهیم از حضرت نوح است: «وإن من شیعة لابراهیم؛ و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست»^۱.

«سعد بن ابی خلف اشعری قمی» در کتاب «المقالات والفرق» می گوید: چهار فرقه اصلی وجود دارد، یکی از آن‌ها شیعه است. شیعه همان گروه هوادار علی علیه السلام است که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله شیعه خوانده می شد. برخی از شیعیان به نام در صدر اسلام عبارت‌اند از: مقداد، سلمان، ابوذر، عمار. هواداران امام علی علیه السلام، نخستین کسانی‌اند که در این امت شیعه نامیده شدند. در گذشته شیعه نام پیروان حضرت ابراهیم بوده است.^۲

«عبدالکریم شهرستانی» در کتاب «ملل و نحل» گفته است: شیعه همان کسانی‌اند که با علی علیه السلام هم‌اندیش و همراه بودند و می‌گفتند امامت و خلافت بنا بر نص و وصیت آشکار و پنهان، از آن علی است. اینان معتقدند امامت از میان فرزندان علی بیرون نمی‌رود و اگر رفته است، به ستم دیگران بوده و یا از سر تقیه خود امام.^۳

معروف است که شیعه، اسلام^۴ را پی‌نهاده بر سه اصل می‌داند: توحید و نبوت و معاد. از نظر شیعه، اسلام به گفتن «شهادتین» (لا اله الا الله و محمد رسول الله) است و هر کس این دو عبارت را بر زبان آورد مسلمان است و حقوق و وظایف مسلمانی بر او بار می‌شود. مذهب شیعه گذشته از سه اصل یادشده، بر دو اصل دیگر استوار است: یکی عدل الهی و دیگری امامت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله.^۵ جایگاه والای شیعه در تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، بسی‌نیاز از بیان است. بسیاری از دانشمندان شیعه و فراوانی از فیلسوفان و مریبان شیعه، کران تا کران علوم و فنون را تاختند و درنوردیدند و آثار فکری و علمی از خود به یادگار نهادند که حتی دشمنان هم یارای انکار آن‌ها را ندارند. شیعه به حکم حیثیت مسلکی خود، ناگزیر بوده است برای گسترش تشیع و تبلیغ و معرفی آن، به دامن تعلیم و تربیت درآویزد؛ چرا که در کاری این چنین مهم و حساس، با زور و فشار ره به جایی نمی‌توان برد. تنها راه، کار فرهنگی است، تنها با جذب و اقناع است که شیعه می‌تواند بر روند تربیت اسلامی تأثیری آشکار بگذارد.

دوم، مکتب‌های علمی. دیدیم که چگونه امام علی علیه السلام بذرهایی افشاند که در آینده بار و بر آن‌ها، شیوه‌های علمی در رشته‌هایی چند از معرفت بود. اگر درباره پیشین این مقال، سخن ما

۱. صافات، ۸۳.

۲. الاشعری القمی، سعید بن عبدالله ابن خلف: المقالات والفرق، صححه و قدم له وعلق علیه: محمدجواد مشکور. ج ۲: تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰. ل+ ۲۷۶ص. ص ۱۵ (در متن نام کتاب الفرق والمقالات و نویسنده آن نوبختی معرفی شده و غلط است).

۳. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم: کتاب الممل والنحل، تخریج محمد بن فتح‌الله بدران، ج ۲، ج ۱، القاهرة، مکتبة الانجلو المصریة، دت. ۲۴۲ص. ص ۱۳۱. ۴. در متن سلام آمده و غلط است.

۵. الامام الصادق، ص ۹۳.

معطوف به شناسایی برخی از تلاش‌ها و گفته‌های امام علیه السلام در حوزه دانش بود، در این بخش، کار ما معطوف به شناساندن شماری از دانشمندانی است که شاگردی علی علیه السلام کردند و از نور دانش او روشنایی گرفتند. گفتنی است، چنین نیفتاده است که این دانشمندان، شاگردان و خوشه‌چینان مستقیم و بی‌واسطه امام علیه السلام بوده باشند. چنین امری ضرورت هم ندارد؛ زیرا، اصولی را که امام علی علیه السلام بنا نهاد و نیرویی که آن حضرت آفرید و راهی که بدان فراخواند، بسیاری را برانگیخت تا راه معرفت و دانش و تربیت پیش بگیرند.

برجسته‌ترین کسی که در این زمینه شایسته یاد است، امام جعفر صادق علیه السلام است. این امام بزرگوار، یکسره دانشی شد و پرچم خلافت برنیفراشت و چونان عموزادگانش (محمد بن عبدالله و ابراهیم بن عبدالله) نکرد و به رهبری پیروانش، برای قیام علیه حکومت امویان و عباسیان، تن نداد و تمام وقت به دانش پرداخت؛ چنان که، نام آن حضرت علیه السلام در هیچ یک از رویدادهایی که روزگار او روی داد، نیامده است، مگر اندوه و افسوس و درد شهادت امامان علیه السلام و نزدیکان آن‌ها.^۱

پرهیز امام صادق علیه السلام از حکومت و دشواری‌های آن، چه از سر تقیه باشد، چنان که امامیه می‌گویند و چه برخاسته از گرایش شدید ایشان به دانش، چنان که عامه می‌گویند، فوقی نمی‌کند. مهم آن است که امام آن مایه به دانش می‌پرداخت که در پرستش کوشا بود. دانش و پرستش امام صادق علیه السلام چنان به هم درآمیخته بود که امام را نمی‌شد یافت، مگر در حال پرستش یا آموزش و قرائت قرآن، یا روایت حدیث و یا بیان سخنان حکمت‌آمیزی که حاصل اشراقات قلبی او بود و روحش بدانها روشنایی داشت.

امام صادق علیه السلام در دانش جوینی اخلاص می‌ورزید. او دانش را برای چیرگی بر مردم نمی‌خواست و در پی بحث و جدل هم نبود. برای امام صادق علیه السلام واکاوی حقایق علمی خوش‌گوار بود. امام علیه السلام گاه شاگردان و یاران و همراهانش را به اخلاص در فراگیری دانش تشویق می‌کرد و می‌گفت: «از دانش در پی سه چیز نباشید: ریا و فخرفروشی و جدل؛ و از سرگرایش به نادانی و بی‌میلی به دانش و آزمون از مردم، دانش را فرومگذارید».^۲

امام صادق علیه السلام در فراوانی از علوم ژرف کاوید و در بیش‌تر آن‌ها به اوج رسید. امام در میان اهل حدیث چونان ستاره‌ای می‌درخشید. او بزرگی فقیهان روزگار خویش بود و حتی فقه تطبیقی تدریس می‌کرد و عالمان از او فقه می‌آموختند و با تفسیر آیات الاحکام آشنا می‌شدند. امام صادق علیه السلام یاران و هواداران خود را به فراگیری فقه می‌خواند، چه، فقه همان علم دین است.^۳ مناظره‌های علمی امام صادق علیه السلام چنان زبانزد شده بود که امام علیه السلام آب‌خور معرفت در میان

۱. همان.

۲. تحف العقول عن آل الرسول، ص ۳۱۳.

۳. الامام الصادق، ص ۹۵.

دانشمندان شده بود و علما هر گاه از پاسخ به شبهات زندیقان فرومی ماندند، به امام صادق علیه السلام روی می آوردند. زندیقان در آن هنگام، در همه چیز تخم تردید می کاشتند و به ترهقات روی می کردند و طامات می یافتند تا مگر حقایق اسلام و وحدت امت اسلامی را در غبار پنهان کنند.^۱ امام صادق علیه السلام، به بررسی طبیعت و مسایل مربوط به آن، اهتمام می ورزید. محققان یادآور شده اند که «جابرین حیان»، پانصد رساله علمی نگاشت و در آن ها گوشزد کرد که مطالب را از استادش امام صادق علیه السلام گرفته است. تاریخ پژوه بنام، «ابن خلکان»، بر این موضوع تأکید کرده است.^۲ سوم. اندیشه های تربیتی. دانشمندان و متفکران فراوانی، سر به درگاه علم امام علی علیه السلام سودند و در زمینه مسایل تربیتی تلاش ها کردند. این کوشش ها به بار نشست و آرای ارزشمندی در زمینه فعالیت های تربیتی برجای نهاد. از آن هاست کتاب کوچک منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی با نام «آداب المتعلمین».

در این کتاب، اشارتی رفته است بر وجوب آموزش علم بر مسلمانان. علم یا واجب عینی است و بر هر مکلفی لازم است آن را به عنوان هنجار شرعی بیاموزد و اگر نیاموخت باید جبران کند و بعد بیاموزد؛ و یا گاه بدان نیاز است و واجب کفایی است؛ یعنی، اگر برخی از مسلمانان بدان پردازند، تکلیف از دیگران برداشته می شود و اگر هیچ کس به در آن نپردازد، فراگیریش بر همگان واجب کفایی است.^۳

خواجه در این کتاب آورده است که: بر دانش آموز است که از نفس خویش غافل نشود و سود و زیان خویش نیک بشناسد و آنچه را به سود اوست دریابد و آنچه را به زیان اوست بگذارد، تا عقل و رفتارش دلیل علیه او نباشد و بر عقوبت اش نیفزاید.^۴

خواجه نصیر، بر جویای دانش فرض می داند که از هر دانشی بهترش را برگزیند و ابتدا آنچه را در امور دینی بدان نیازمند است بیاموزد؛ سپس آنچه را در آینده بدان نیاز می افتد، یاد بگیرد. باید از علم توحید آغاز کند و خدا را به دلیل شناسا شود و از متون اصیل استفاده کند، نه از تازه؛ و به متون پردازد نه به حواشی.^۵ و در ادامه می افزاید: شایسته است فراگیر، کسی را به استادی خویش برگزیند که عالم تر و پرهیزگارتر و مسن تر باشد؛ و درباره هر دانشی که می خواهد بیاموزد نخست مشورت کند و اگر به شهری آمد، تا به درستی گزینش خود اطمینان نیافته، با عالمان آن دیار درنیامیزد.

خواجه جویای^۶ دانش را به تلاش و مطالعه پیوسته می خواند و می افزاید: گفته اند هر که در

۲. همان، ص ۱۰۰.

۱. همان، ص ۹۹.

۳. الطوسی، خواجه نصیرالدین: آداب المتعلمین، در جامع المقدمات تصحیح و تعلیق: مدرس افغانی، ۲، ج ۲،

ج ۱۰، قم، هجرت، ۱۳۷۶، ص ۶۰۷-۵۰۴۹.

۴. همان، ص ۵۰.

۵. همان.

۶. همان، ص ۵۱.

پی چیزی باشد و تلاش کند می‌یابد؛ و هر کس دری را بکوبد و پافشاری کند بازمی‌شود؛ نیز گفته‌اند آن مایه که بکوشی به آن چه که می‌خواهی می‌رسی؛ هم چنین گفته‌اند: برای دانش‌آموزی به تلاش سه دسته نیاز است؛ فراگیر، استاد، پدر اگر زنده باشد. جویای دانش باید در درس و مشق جدی باشد و نیک بخواند و در آغاز و پایان شب مطالب را تکرار کند؛ چراکه، بین نماز مغرب و عشا و نیز سحرگاهان زمان بایرکتی است.^۱

بر جویای دانش است که مباحثه و گفت‌وگویی علمی کند و شایسته است در این کار به انصاف رود و بردبار و اهل نکته باشد و از خشم و داد و فریاد بپرهیزد. مباحثه و مناظره، گونه‌ای مشاوره است و فلسفه مشاوره رسیدن به صواب است و این، تنها از راه تأمل و رعایت انصاف دست می‌دهد و با خشم و آشوب و دشواری فراهم نمی‌شود. سود مباحثه و گفت‌وگو، بیش‌تر و پایدارتر از تکرار تنهاست؛ زیرا در مباحثه چیزی بیش از تکرار نهفته است. بنابراین گفته‌اند: یک ساعت مباحثه بهتر از یک ماه تکرار است؛ البته، اگر مباحثه با فردی منصف و خوش‌خو باشد. «خواجه» از مباحثه با بدخوی و ناراست بازمی‌دارد؛ چراکه طبیعت انسان رباینده است و اخلاق به دیگران می‌رسد و همنشینی اثر دارد.

آن که^۲ به علم می‌پردازد، باید دلسوز و اندرزگو باشد و حسد نورزد که حسد زیان می‌رساند و سود ندارد. باید به قصد تحصیل بکوشد. شایسته است معلم شاگردان را برانگیزد تا از دیگر فراگیران، پیشی بگیرند. جویای علم نباید با کسی درافتد و دشمنی ورزد؛ چراکه وقتش تباه می‌شود. نیکوکار به نیکی خود به پاداش می‌رسد و بدی بدکار او را بس است.^۳

از نگاه تربیت‌پژوه ما، جوینده دانش، باید در همه‌حال پیام‌ورز تا صاحب فضیلت شود. او باید قدر استادان خویش بداند و از آنان پیام‌ورز و بر آن چه گذشته است حسرت نخورد و از حال و آینده بهره برگیرد.^۴

چهارم. مراکز آموزشی. نخستین این مراکز، مکتب‌خانه است؛ اما نمی‌توان با اطمینان، از مکتب‌خانه‌های ویژه شیعه گفت؛ زیرا موضوع اصلی آموزش در این مرحله بر محور قرآن کریم بوده است و این امر میان ملل و نحل و مذاهب گوناگون اسلامی مشترک بوده است. هم چنین آموزش در این مرحله بر قرائت و صرف و نحو زبان عربی متمرکز بوده است و در این مورد هم میان مذاهب اسلامی اختلافی نبوده است. البته این امر با آموزش‌های فردی به ویژه در خانه برخی از شیعیان ناسازگار نیست؛ چنان که امام صادق علیه السلام آموزش فرزندانش را به معلم سرخانه وا گذاشت. «ابوداود سهل بن محمد» شاعر هم معلم خانگی «سیف‌الدوله حمدانی» بود و «محمد بن حسین» که بعدها به «شریف رضی» شهره شد در حالی که کمتر از ده سال داشت در محضر

۱. همان، ص ۵۴.

۲. همان، ص ۵۲.

۳. همان، ص ۵۷.

۴. همان، ص ۵۶.

«ابن سیرافی»، نحو می‌آموخت و روزی در حلقه درس با او همراه بود و نکته‌ای نحوی را - بنا بر عادت آموزشی - به او یادآور شد.^۱

بزرگان و دانشمندان شیعه می‌کوشیدند پیروان خود را در مسجد آموزش دهند. یکی از بزرگان شیعه که آموزش در مسجد را گردن نهاده بود، «ایان بن تغلب جریری» است که امام باقر علیه السلام به او گفت: «در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده، من دوست دارم چون تو را در شیعیانم بینم».^۲ دیگری «عبدالله عبدی» است که در مسجد کوفه قوآن قرائت می‌کرد و کتابی داشت که شماری از اصحاب از آن یاد کرده‌اند. «شیخ صدوق» روایت کرده است که «علی بن عباس» گفته است: «ابن ربیع صحاف از محمد بن سنان و او از علی بن محمد بن عبدالله برقی و او از علی بن عیسی که در مسجد کوفه بود نقل کرده است: یک‌بار فضل بن شاذان گفت: «در قطعه ربیع در مسجد ربیع حدیث می‌آموختم».^۳

مسجد کوفه در رأس مراکز آموزشی است که توانست روش امام را گسترش دهد و فراگیر کند. این مسجد به اعتبار جایگاه خاصش، محل گرد هم آیی عالمان شیعه شد. کوفه مرکز خلافت امام علی علیه السلام و پرورشگاه شیعیان او و شیعیان فرزند اوست؛ از این رو جای شگفتی نیست که محل زندگی عالمان شیعه باشد و مسجدش جایگاه آموزش علوم اهل بیت علیهم السلام به شمار آید. جالب است بدانیم که «حسن بن علی و شفاء» گفته است: «من در این مسجد (یعنی مسجد کوفه) به خدمت ۹۱۰ استاد کامل رسیدم که هر یک می‌گفت: جعفر بن محمد علیه السلام به من گفت...» و از این روست که این مسجد شاهد بسیاری از توزایی‌های علمی و ادبی بود و حلقه‌های درس و نشست‌های علمی در آن پویا بود و «کمیت» شاعر که از برجسته‌ترین معلمان عراق بود، در این مسجد به کودکان آموزش می‌داد.^۴

امامان و بزرگان شیعه از خانه‌های خود نیز برای آموزش و تعلیم و تربیت بهره می‌گرفتند. چنان که خانه امام زین العابدین علیه السلام محل آمد و شد جویندگان دانش و میهمانان او از این جا و آن جا بود و جویندگان دانش و معرفت، گرد امام علیه السلام را می‌گرفتند. هم چنین خانه امام محمد باقر علیه السلام می‌عادگاه دانشمندان سراسر جهان اسلام بود و کسی به زیارت مدینه نمی‌آمد، مگر آن‌که به خانه امام باقر علیه السلام می‌آمد و از آن حضرت چیزی می‌آموخت.^۵ خانه «سید مرتضی» محل دانش و مناظره بود؛ در این باره گفته‌اند: «خانه او جای میهمانان و محل آموزش بود. نوآموزان و

۱. فیاض، عبدالله: تاریخ التریبه عند الامامیه والاسلاف من الشیعه بین عهدی الصادق والطوسی، بغداد، مطبعة اسعد،

۱۹۷۲، ص ۶۳.

۲. الموسوی الخویی، السید ابوالقاسم: معجم رجال الحدیث، ۲۳ ج، ط ۱، قم، منشورات مدینه العلم، د.ت. ص ۲۰.

۳. تاریخ التریبه عند الامامیه والاسلاف فی الشیعه بین عهدی الصادق والطوسی، ص ۶۷.

۴. الفکر التربوی عند الشیعه الامامیه، ص ۳۳۳.

۵. ابو زهره، محمد: تاریخ المذاهب الاسلامیه، القاهرة، دار الفکر العربی، د.ت. ص ۶۸۸.

طلاب و مریدان از دیگر جاها می‌بریدند و در آنجا گرد می‌آمدند. میهمانانی از دوردست‌های جهان اسلام در آنجا منزل می‌کردند... او برای بسیاری از شاگردان شهریه منظم و موقوفه قرار داده بود. کتاب «امالی» سید مرتضی گرد آمده از مجالس املائی او برای شاگردانش در خانه یاد شده است. یا مثلاً هنگامی که «فصیحی» از نظامیه بغداد کناره گرفت، فراگیران گروه گروه به خانه او می‌آمدند تا به قرائت حدیث او برسند.^۱

گونه‌ای دیگر از مراکز علمی پدید آمد که «دارالعلم» خوانده می‌شد. در این مراکز علمی، جدای از مسجد، کار آموزشی می‌شد. دارالعلم‌ها را برخی از شیعیان برپا کردند، چنان‌که پاره‌ای از اهل سنت نیز چنین کردند. دیری نپایید که این نهاد علمی در کنار نهادهای سنتی چون مسجد و خانه دانشمندان، در فعالیت‌های آموزشی سهیم شد. نهاد علمی تازه، برای آموزش شیعه مناسب‌تر از مسجد بود. درالعلم برای گردآوری کتاب و دیگر وسایل آموزشی و چه بسا سکونت و زندگی طلبگی سازگارتر از مسجد بود؛ زیرا شیعیان برای آموزش عقاید و مذهب خود در مساجد، حتی پس از فراهم شدن آزادی نسبی در زمان آل بویه، چندان آزاد نبودند. در قرن چهارم هجری قمری، مسجد جای درخوری برای آموزش نبود؛ چراکه آموزش پیچیده و دشوار شده بود و گاه آمیخته با جدل و مناقشه‌هایی می‌بود که آسایش نمازگزاران در مسجد را بر هم می‌زد؛ این در حالی بود که مسجد در اصل برای فعالیت‌های آموزشی پا نگرفته بود.^۲

پنجم. تربیت دانشمندان و گسترش پراکندگی جغرافیایی آن‌ها. دانشمندان چونان چراغی فروزنده‌اند که در هر جا باشند نور دانش می‌پراکنند. از فراوانی دانشمندان در جایی به میزان آزادی حرکت علمی در آنجا می‌توان پی برد. بذره‌های تخستینی که امام علی علیه السلام افشاند، در گذر قرون و اعصار، پیوسته بالید و دانش و رهیافتگی بارآورد و شاگردانی پروراند که خود معلمانی شدند و دیگران را تربیت کردند و این روند هم چنان پی‌گرفته شد؛ به گونه‌ای که نجف اشرف، پر از دانشمندان و متفکرانی بود که نسل‌های پرشماری را تربیت کردند و بیش‌ترین سهم و تأثیر را بر روند تربیت اسلامی داشتند.

«علامه حلی» پیش‌تاز دانشمندانی است که نیروی تربیتی هدایت‌گر به‌شمار می‌روند؛ به ویژه از حیث نیروی استدلال و منطوق استوار و روشمندی در تفکر، که به روشنی در نوشته‌های او بازتابش یافته است. آثاری چون: منهاج‌الیقین فی اصول‌الدین، الابحاث‌المفیده فی تحصیل‌العقیده، نهج‌الحق و کشف‌الصدق^۳... و جز اینها؛ این کتاب‌ها بسیاری از اصول روش‌شناختی و قواعد فکری را گسترش داد و به اصلاح اندیشه و پی‌نهادن آن بر زیرساخت‌های عقلانی کمک کرد. راز شایستگی این کتاب‌ها و ماندگاری آن‌ها در دل زمان، بی‌آن‌که از ارزش و اصالت‌شان کاسته

۱. الفکر التربوی عند الشیعة الامامية، ص ۳۴۳. ۲. تاریخ‌التربیه عند الامامیه والسلفهم، ص ۹۵.

۳. مغنیه، محمدجواد: مع علماء‌النجف‌الاشرف، بیروت، دارالجواد، ۱۹۸۴، ص ۳۹.

شود و حتی تا آینده‌های دور هم ماندگار ماند، آن است که مکتب فکری علامه حلی بر استقلال رأی و خردورزی و نقد استوار است. گروهی از پیروان مذاهب گفته‌اند: «علامه حلی فعالیت‌های علمی‌اش را بر تأیید مذهب تشیع متمرکز کرده بود و همه تلاش او بر آن بود که این مذهب را بر دیگر مذاهب پیروز کند». گروهی نیز او را متعصب خوانده‌اند و گروهی دیگر به او تهمت ستمگری زده‌اند و کسانی هم او را سرکش و بیدادگر شیعه دانسته‌اند. اینها جملگی بیراهه رفته‌اند؛ قطعاً علامه حلی دانشمند بزرگی است که تعصب نورزید. او شیفته کاوش در حقیقت بوده است.^۱ از دیگر دست‌پروردگان مکتب تربیتی امام علی علیه السلام، شیخ مرتضی انصاری است. آن که بینا باشد، در نگاه نخست به کتاب‌های وی، درمی‌یابد که عظمت او تنها به نیروی یادگیری و حافظه قوی نیست؛ بزرگی او در شخصیت خودایستایی است که به دیگران پناه نمی‌برد، بلکه خود پناه دیگران است و اندیشه‌ای نقاد دارد که با شجاعت در برابر پیشینیان و امروزیان، چه فردی و چه گروهی، ایستادگی می‌کند. بسیاری از دانشمندان بزرگ، پرورش‌یافتگان دانش اویند؛ کسانی چون: «میرزای شیرازی»، «میرزا حبیب‌الله رشتی»، «سید حسین ترک»، «علامه شریانی»، «علامه مامقانی» و «میرزا ابوالقاسم صاحب درایه». شاگردان شیخ انصاری به همه جا رفتند و آثار علمی او در آفاق فراگیر شد. با این حال، شیخ مانند تهی‌دستان زیست و در سال ۱۲۸۱ درگذشت.^۲ ششم، گرایش عقلی. نیازی به گفتگو از اهمیت و بایستی روش عقلانی در تربیت انسان نیست؛ تنها کافی است به اهمیت این موضوع در بحث کنونی اشارتی شود؛ چراکه از سویی، بسیاری پنداشته‌اند بین دین و عقل تضادی هست و از سوی دیگر، رشد تربیت انسان، به میزان تلاشی که در راه پرورش جنبه انسان‌ساز و عقلانی او می‌شود، بستگی دارد. در گذشته، کار تکیه و اعتماد بر عقل، آن مایه بالاگرفت که شیعه امامیه را واداشت حکم شرع و حکم عقل را ملازم هم بدانند. این ملازمه بر این اساس است که هر چه را عقل به استقلال دریابد و فاعلش را بستاید و یا سرزنش کند، ناگزیر باید حکم شرع با آن برابری کند و مخالفت با آن حکم، چه در باب اصول باشد و چه درباره فروع، به هیچ‌روی روا نیست. بنابراین، عقل دلیلی است که چونان کتاب و سنت، هنجارهای شرعی را رقم می‌زند و هر که از آن پیروی کند شایسته ستایش و پاداش و هر که آن را فرونهد سزاوار سرزنش و عقاب الهی است. عقل پیامبر درونی خدا برای بندگان و حجت او بر آن‌هاست. روشن است که این رویکرد شیعه به رابطه عقل با شرع، با نگرش دیگر مسلمانان و نیز غیرمسلمانان مبنی بر تلازم بین حکم شرع با حکم عقل سازگاری می‌کند.^۳

«ابوالقاسم رسی» (درگذشته ۲۴۶ ه. ق) گفته است: «خداوند بندگان را آفرید تا او را پرستش

کنند. پرستش سه گونه است: شناخت خداوند؛ شناخت آنچه خداوند را خشنود می‌کند و نیز آنچه خداوند را ناخرسند می‌کند؛ و پیروی از آنچه خدا را خشنود می‌کند و پرهیز از آنچه موجب ناخرسندی اوست. خداوند با سه حجت و دلیل علیه بندگانش احتجاج می‌کند: عقل و قرآن و پیامبر؛ با حجت، عقل خداوند را می‌شناسیم، با کتاب، تعبد شناخته می‌شود و با حجت، پیامبر عبادت را می‌شناسیم. عقل بن‌مایه دو حجت دیگر است؛ چراکه آن دو حجت به عقل شناخته و معتبرند و عقل بدان‌ها شناخته نمی‌شود؛ سپس حجت چهارمی آمد و آن اجماع است. این حجت، هم دربردارنده سه حجت و دلیل پیشین است و هم خود بدانها باز می‌گردد.^۱

«یحیی بن حسین» معروف به «الهادی الی الحق» (۲۴۵-۲۹۸.ه.ق)، گذشته از دلایل نقلی، دلایل عقلی هم بر آزادی اراده در انسان آورده است. یکی از دلایل عقلی او آن است که، اگر کنش‌ها و واکنش‌های انسان همگی برخاسته از قضا و قدر الهی باشد و خداوند آن‌ها را خواسته و اراده کرده است، چه فوقی است میان طاعت با معصیت. هر که هر کار بکند به ناچار از خداوند پیروی کرده است و اراده او را جاری کرده است و خواست او را به جا آورده است. اگر خداوند برای گروهی گناه بخواهد و آن‌ها به جز آن نتوانند کرد، و برای گروهی دیگر طاعت بخواهد و پیمودن راه او، پس پیامبران را بر چه کسی می‌فرستد و پیامبران مردم را به چه می‌خوانند و یا که می‌گویند و برای که استدلال می‌کنند و حجت می‌آورند. بندگان چه نیازی به آن‌ها دارند؟ مگر خداوند آنان را به پیامبری کسانی نفرستاده است که خود از طاعت خویش بازمان داشته است؟^۲

وضعیت کنونی

هر که به وضع کنونی ملت‌های مسلمان بنگرد، از حال و روزشان به هراس می‌آید. به هر حال، خردمندان نیست که ثروت فکری ارزشمند کتاب و سنت و میراث فکری و تلاش‌های عملی، که نمونه‌هایی از آن را در سیره تربیتی امام علی علیه السلام و پیروان حق‌پوی او جستیم، در کف ما باشد؛ اما ما را به بازگشت به بیداری و نیز گذر از وضع موجود با همه دشواری آن و فهم و دریافت نکات مثبت و منفی تجربه گذشته، نشوراند.

آن که در آیه شریفه: «...ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم...» خداوند حال قومی را دگرگون نمی‌کند، تا آنان خود حال خویش را تغییر دهند...^۳ بیندیشد، درمی‌یابد که آیه به او می‌گوید: برای تغییر وضع موجود، ناگزیر باید، از راه دگرگونی در اندیشه و احساس و تصورات از اموری که با آن‌ها سروکار داری و یا آن‌چه تو را دربر گرفته و یا کسانی که با آن‌ها زندگی می‌کنی، خودت را از درون دگرگون کنی.

اسلام می‌کوشد برنامه تربیتی دگرگونی‌پذیری پیش روی انسان نهد و در آن طرحی دراندازد

۱. صبحی، احمد محمود: التریبة، القاهرة، الزهراء، ۱۹۸۴، ص ۱۱۶.

۲. رعد، ۱۱.

۳. همان، ص ۱۶۵.

که انسان را وادارد با ریزکاو و نازک‌اندیشی، با جهان برخورد کند. تا از این راه به خدا آگاهی برسد و از راه این آگاهی و شناخت و نیز به یاری درک شریعت، دامن فراحی که همه زمینه‌های علمی‌اش گسترده است، به مسئولیتی فراگیر در برابر زندگی و انسان دست یابد تا در نهایت، این دگرگونی در تفکر یا تحولات عملی درآمیزد و چهره اسلامی تازه و راستینی از انسان رقم خورد.^۱

درست است که در فرآیند پیش و پیشرفت، زندگی و نوزایی از درون آغاز می‌شود، اما از آن‌جا که روح و اندیشه انسان از محیط بیرونی خود هم اثر می‌پذیرد و گاه پیش می‌آید که درون آدمی در برابر فشارهای محیط بیرونی و جز آن تاب نمی‌آورد و در پایان دستخوش آن‌ها می‌شود، اسلام می‌کوشد، از یک‌سو عناصر بازدارنده‌ای که با کژروی درمی‌افتند، بر وضع زندگی انسان حاکم باشد و از سوی دیگر تلاش می‌کند از فشار بر درون انسان بکاهد. بنابراین رویکرد اسلام معطوف به درون است تا زیرساخت روحی استواری برای انسان فراهم کند؛ هم‌چنان‌که بازداشتن بیرونی نیز روشی از روش‌های حمایت از این زیرساخت درونی و روحی و تقویت آن است.^۲

این منطقی است که ما را وامی‌دارد فراخوانی را که برخی از دانشمندان و متفکران، آن را «بازگشت به خویشتن» خوانده‌اند، از سر ایمان و خرسندی بپذیریم؛ چرا که اینان از این فراخوان بازگشت به فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی را می‌خواهند؛ البته اسلام نه به عنوان سنت و وراثت و یا نظام اعتقادی موجود در جامعه، بلکه به عنوان ایدئولوژی و ایمان که آگاهی داد و آن معجزه را در همین جامعه‌ها پدید آورد. در حقیقت، مسئله تکیه بر اساس احساس موروثی دینی و یا احساس خشک روحانی نیست؛ بلکه بر اساس شعار روشن‌فکرانه‌ای است که برای همه روشن‌فکران در سطح جهان مطرح است و بر اساس آن مسئله‌ای است که نویسنده کتاب «مسیح دوباره مصلوب» می‌نویسد. این شعار همه است، هم شعار «امه سزار» در آفریقا و هم شعار «فرانتس فانون» در جزایر آنتیل آمریکای جنوبی.^۳

شعار بازگشت به خویشتن بسیار مهم و کلی است و نیازمند بازشکافی تا آن مایه است که روند کار و چگونگی اجرای آن را روشن کند. آیا آن خویشتن، خویشتن مذهبی است؟ آیا خویشتن اسلامی است؟ کدام اسلام؟ کدام مذهب؟ ... می‌دانیم آن خویشتن فرهنگی ما، خویشتنی است که با دانشگاه‌های هزارسال اخیر ما، با ادبیات هزارسال اخیر ما، با علم هزارسال اخیر ما، با افتخارات و تاریخ و تمدن و نبرغ و استعدادها و گوناگون نظامی و ریاضی و علمی و نجومی و ادبی و عرفانی ما در این هزارسال یا هزار و صدسال اخیر به صورت فرهنگی بزرگ در جهان جلوه کرده است تا در برابر یک اروپایی رنسانس، بتوانیم بگویم من فردی وابسته به

۱. فضل‌الله، محمدحسین: *الاسلام و منطق القوة*، بیروت، الدار الاسلامیة، ۱۹۷۹، ص ۲۳۰.

۲. همان، ص ۲۳۱.

۳. شریعتی، علی: *بازگشت به خویشتن*، تهران، حسینیه ارشاد، بی‌تا، ۴۷۷، ص ۱۳.

فرهنگ بزرگ اسلامی هستیم و این هم آدم‌ها و قیافه‌ها و چهره‌ها و تمدن و شخصیت، و این هم استعداد زایش و زاینده‌گی در من و در تمدن من. اما مسئله این است که کدام اسلام و کدام مذهب؟ آیا آن‌که الآن هست؟ آن‌که الآن در متن جامعه به صورت تکراری و ناخودآگاه است؟ بازگشت به آن‌که تحصیل حاصل است.^۱

بنابراین، گذشته از مفاهیم و برداشت‌های مادی از هستی، نیاز به آبخوری دیگر است تا نظام تربیتی از آن سیراب شود. باید بینش تربیتی صحیحی فراهم آید که برخاسته از ژرفا و مفاهیم حقیقی زندگی باشد و این امر بزرگ انسانی را گردن نهد و برای تحقق آن، بر اساس این مفاهیم بکوشد و امور جهان را از این منظر و اشکافد. با رشد و فراگیری این بینش تربیتی در جهان و چیرگی آن بر دیگر بینش‌های تربیتی، و نیز تاختن به هر مفهومی از زندگی که با پی‌نهاد اساسی آن درنیامیخته و یکی نشده باشد، جهان می‌تواند به حیاتی تازه دست یابد؛ حیاتی سراسر نور و سرشار از سعادت.^۲

این بینش تربیتی ژرف، رسالت راستین اسلام در جهان است. رسالت‌رهایی‌بخش و جاودانی که نظام تربیتی‌اش را، که با دیگر نظام‌های تربیتی که می‌شناسیم فرق دارد، از اصول و مبانی تازه‌ای برای زندگی و هستی برگرفته است.

اسلام با این قاعده فکری، به انسان نسبت به زندگی بینشی درست بخشید و در او باور آفرید که زندگی‌اش از سرآغاز مطلق کمال سرچشمه گرفته است و فلسفه آن، آماده شدن انسان برای جهانی است بی‌رنج و گزند. هم چنین معیار اخلاقی تازه‌ای در همه کنش‌ها و واکنش‌ها وضع کرد و آن خشنودی خداوند است؛ بنابر این معیار، چنان نیفتاده است که هر چه مصالح شخصی اقتضا کند روایا باشد و آنچه به زبان شخصی بینجامد، ناخوشایند و ناروا؛ بلکه هدفی که اسلام برای زندگی انسان پیش‌رو می‌نهد، خشنودی خداوند است و معیار اخلاقی برای سنجش رفتار انسان هم میزان خشنودی پروردگار است. انسان بهنجار، کسی است که به این هدف رسیده است و شخصیت اسلامی متعالی، شخصیتی است که در راستای این هدف گام برمی‌دارد.^۳



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی